

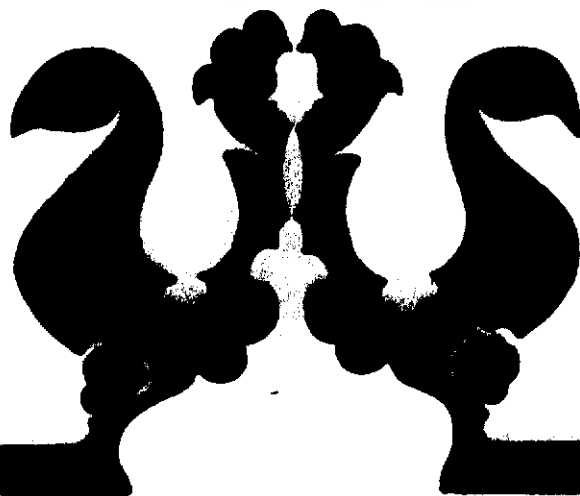
دکتر سید جعفر سجادی

گروه ادبیات عرب

علوم عقلی
در خدمت
ادب و فرهنگ
اسلامی

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



سال گذشته مقالتي تحت عنوان تأثير علوم عقلي در نحو نوشتيم که در مجله دانشکده

ادبيات به طبع رسيد و در همان مقاله وعده کرديم که مقالات ديگري در مورد تأثير علوم عقلي در قسمتهای مختلف ادب و فرهنگ اسلامي بنگاريم ، مقاله حاضر در خصوص اثرات منطق و علوم عقلي است در معاني و بيان اسلامي ؛ از اهل فضل و دانش انتظار دارد با وسعت نظر و انماضي که ویژه آنانست اغلاط و زلات اين حقير کم مایه را نادیده انگارند و در اشتباهات کلی و جزئی راهنمای بنده باشند .

فن خطابه و بيان از لوازم ضروري اجتماعات متمدن انسانها بوده وهست و بطور قطع پس از تکوين لغات و واژه ها انسانها در اين راه قدم برداشته اند که بچه نحو ، منظور و مقصود خود را به هم نوع خود بهتر و مؤثر تر بياموزند و يا آنها را تحت تأثير خود قرار دهند . و بدین جهت بايد گفت که فن سخنوري با وجودی که در تمام ملل و اقوام به صورتهای مختلف وجود داشته است ، در ملل متمدن دنیای قدیم مانند يونان و مصر و روم و ايران بيش از هر ملتي مورد توجه بوده است ^۱ . اخبار و احکام عهد عتيق و مزامير داود و سخنان زرتشت و کلمات سحر آميز بودا و بيانات جالب و دل انگيز سقراط حکيم و شاگردان وی همچون افلاطون و سپس ارسطو مؤيد اين معنی است که موضوع خطابه و سخنوري ریشه های بس عميق دارد . و تمام ملل و اقوام بدان توجه خاص مبذول داشته اند و آنرا از معجزات بزرگان و پيشوایان مذهب به حساب آورده اند و گفته اند : « ان من البيان

۱- احمد اسين .. قصة الفلسفة اليونانية - قاهره ۱۹۴۹ م . ص ۱۱۱ ص ۹۹: تری من

ذلك ان السوفسطائيين قد اتجهوا بمعنايتهم الى الحياة العملية دون الفلسفة النظرية التي يبحث عن الحقيقة الخالده و انصرفوا الى تدريب الشبان لنيل مجد الحياة السياسية من اخصر الطرق .

لِسِحْرٍ» کلمات و سخنان حکیمانه و جالب کنفسیوس در اعصار بسیار دور در سرزمین چین نمونه^۱ است از توجه ملت‌های متمدن بنفیس بلاغت و سخنوری.

لکن آنچه از موضوع سخن و خطابه و خطیب بطور مدوّن بما رسیده است از یونان باستان است.^۱

در میان اقوام یونانی دانشمندان بسیاری به وجود آمدند که سخن و سخنور را مورد توجه خود قرار دادند و در انجمن‌های ملی برای خودستائی و تحت تأثیر قرار دادن افراد سخنوری می‌کردند و یا اشخاص برای تبرئه موکل خود در محاکم ملی یونان سخنوری می‌کردند و یا دسته‌های غیر حاکم در میان مردم سخنوری می‌کردند تا آنها را تحت تأثیر خود قرار دهند و به هدف و منظور خود نائل آیند و بدین ترتیب بازار خطابه و سخنوری رواج کامل یافت مردم دیگر نیز بدین امر تشویق شده و عموماً بدان توجه کردند و حتی اطفال خود را جهت فراگرفتن این فن بدست مربیان و معلمان مخصوص این کار می‌سپردند تا جهت احراز مشاغل عالی آماده و مهیا شوند.

لعل اليونانيين كانوا اول من عني بتدوين البلاغة والبحث في مسائلها فارسطوقد بحث كثيرًا من موضوعاتها.

و ناگزیر یکنفر سخنور در تمام رشته‌ها و علوم عصر خود کم و بیش مطالعاتی می‌کرد تا در موقع خود از بحث در موضوعات مختلف اجتماعی و علمی و سیاسی وانماید و معلمان این فن نیز هر قسم از معلومات زمان خود را به شاگردان می‌آموختند تا از هر دانش بهره داشته باشند و دانشمند باشند و چون دانشمندان را به زبان یونانی سوفیست می‌گفتند

۱- قصة الفلسفة اليونانية ص ۹۸ مثلاً پروتاگوراس كان يعلم قواعد النجاح في السياسة

و جورجياس كان يعلم البلاغة و علم السياسة ... و كانت السياسة و الاشتغال بها اكبر

شغل لعقل اليونان ... فكان اهم ما يحتاج اليه طالب البلاغة واللقاء ، القدرة على الجدل

حتى يستطيع ان يواجه كل مسألة تعرض ومن اهم تعاليمهم علم البلاغة

خطباء و سخنوران را سوفیست نامیدند.^۱

این دسته که بعدها منشأ تحولات عمیقی در قسمتهائی از فنون و علوم عصر خود شدند مورد تکریم و احترام واقع شدند و بالاخره در قرن پنجم میلادی در شهرهای یونان خاصه در آتن موضوع سخنوری بسیار مورد توجه دانشمندان و مردم واقع شد و چون متدرجاً سخنوران از راه عدل و درستی خارج شدند و منافع حقیقی ملت را در نظر نگرفتند و به دنبال نفع شخصی و امور مادی خود رفتند تعلیماتی که می دادند زیادتر برای غلبه بر خصم بود نه رعایت حق و عدالت و بدین جهت بازار مغالطه و عوام فریبی رایج شد و در نتیجه سوفیستها مغالطه کار شناخته شدند و بطور کلی سوفسطائیان مادی با مغالطه کاری معروف شدند.

در مقدمه کتاب سفسطه شفاء شیخ الرئیس ابراهیم مدکور آرد : سوفیست در یونان به معنی محب دانش آمده است و در قرن پنجم میلادی این معنی تغییر یافت تا آنکه سوفسطائی بعده می گفتند که حمله علم بودند . که خطابه و بلاغت می آموختند و چون برای غلبه بر خصم متوسل به راهی می شدند بدین جهت آنها را اهل جدل گفتند.^۲ در مقدمه محمد سلیم سالم برفن خطابه کتاب شفاء شیخ الرئیس گوید : فن خطابه بدو در جزیره صقلیه پدید آمد و اولین کسی که از مردم صقلیه بدان پرداخت کورا کس بود که بعدها اعراب او را غراب الخطیب نامیدند ، وی رساله در فن خطابه برای شاگردانش نوشت و در آن کتاب بدو موضوع اساسی توجه کرد . اول ترتیب دوم برهان و ادله مورد استفاده خطیب.^۳

- ۱- رجوع شود به : الدكتور احمد مطلوب - کتاب البلاغة عند السكاکی . بغداد - ۱۹۶۴ مقدمه ص ۷۶ . - قصة الفلسفة اليونانية ص ۹۶ ، ۹۹ .
- ۲- ابراهیم مدکور - مقدمه کتاب سفسطه شفاء . تألیف شیخ الرئیس ابن سینا مصر ۱۹۵۴
- ۳- محمد سلیم سالم - مقدمه برفن خطابه کتاب ارسطوطالیس ۱۹۵۳ مصر . رجوع شود به قصة الفلسفة اليونانية ص ۹۴ ، ۹۹ .

دومین فرد تراسو ماخوس از بزرگترین معلمان خطابه‌است (۴۵۵ ق م) که ارسطو بارها از وی نام برده است؛ ابن‌سینا نیز نام وی را برده است.

دیگر افلاطون است که بعدها به خطابه توجه کامل کرد و کتابهای وی همه مؤید این معنی است که او خطیبی زبردست و سخنوری عالیمقام بوده است.

دیگر جورجیاس است که در تاریخ علوم بلاغت و فلسفه مشهور است.

ارسطو بطور قطع متأثر از استاد خود افلاطون می‌باشد.^۱

ارسطو در باب خطابه کتابهایی نوشته است و مهمترین آنها کتاب معروف وی ری‌طوریکا است که در زمان پختگی تحریر کرده است. این کتاب بارها به عربی ترجمه شده است و به احتمال ضعیف گویند این کتاب را احمد بن طیب سرخی نخستین بار ترجمه کرده است و سپس اسحق بن حنین (متوفی ۲۹۷ هـ).

و فارابی شرحی بر این کتاب نوشته است و بعداً ابن‌سینا.^۲

در هر حال در طی تاریخ سخنوری در یونان باستان عده پیدا شدند که با سوفسطائیان مغالطه‌کار به مبارزه برخاستند و بنای مبارزه با سفسطه و مغالطه را گذاردند.

بزرگترین این اشخاص، سقراط، حکیم بزرگ بود و پس از او شاگردش افلاطون همین روش را اختیار کرد که قسمتی مهم از رسائل و کتب وی در رد سوفسطائیان مغالطه‌کار است.

وی سعی داشت که صلاح و خیر واقعی مردم را آشکار کند و راه مخاطبه و مباحثه درست را بیاموزد.^۳

این کوششها مقدمه فنی شد که شاگرد افلاطون یعنی ارسطو فیلسوف بزرگ

۱- ابراهیم مدکور- مقدمه بر فن خطابه کتاب شفا- مصر ۱۹۵۴ م.

۲- رجوع شود به کتاب الخطابه به اهتمام مدکور ص ۱۶، ۱۷.

۳- قصة الفلسفة اليونانية ص ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۲ و ۱۲۵ بطور تفصیل ضدبت سقراط

را با سوفسطائیان و موارد نزاع را بیان کرده است.

یونان پایه گذاران آن شد و رموز و دقایق درست فکر کردن را در چندین کتاب تدوین کرد که مجموع آنرا ارگانون نامید .

یکی از کتب وی که بانی از منطق است در اصول و قواعد فن خطابه است که برخی آنرا مستقل می دانند . در هر حال فن منطق هم برای اقناع است و از مقدمات است.^۱

ارسطو خود نیز به این معنی تصریح کرده است که خطابه شعبه^۲ از منطق و جدل است و با اخلاق و سیاست مدن یعنی حکمت عملی ارتباط تام دارد . چون خطیب باید از علم اخلاق و سیاست به نحوی آگاه باشد . پس حکماء تمام فنونی را که در آنها سخن بکار می رود و ارسطو برای آنها قواعد و اصولی بدست داده است جزء منطق شمرده اند و پنج صنعت منطقی قائل شده اند که عبارت است از : برهان ، جدل ، مغالطه ، خطابه ، شعر . البته در باب مغالطه طرق مغالطه را می آموزد تا مخاطب یا سخنور از اشتباهات ممکن آزاد شود.

و چنانکه اشارت رفت سخنوری فن اقناع است و ترغیب و تحریض شنونده، و غرض از آن بدست آمدن این دو نتیجه است ؛ پس باید گفت موضوع علم سخنوری یا خطابه چیزی است که بوسیله آن غرض از سخنوری حاصل شود . یعنی شنونده سخن گوینده را باور کند و بر منظور او برانگیخته شود اما موضوع سخن و گفتار را به درستی نمی توان معاوم کرد زیرا حدودی ندارد و باید گفت جمیع اموری که برای انسان پیش می آید که با ابناء نوع خود در آن گفتگو کند موضوع سخنوری می تواند واقع شود، خواه اموری مادی باشد خواه معنوی ، معقول باشد یا محسوس ، علمی یا اخلاقی ، دینی یا دنیائی .

اقناع یا منطقی است یا خطابی . که اول مستند به برهان و دلیل و قیاسات درست است و شک و تردید برای شنونده باقی نمی ماند و دومی که اقناعی است که شنونده قبول

۱- قصة الفلسفة اليونانية ص ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۴۳ ، ۱۹۱ ، ۲۲۲ ... کل ماهو

موجود فی کتب المنطق العربیة تقریباً هو منطق ارسطو ... ص ۲۲۸ .

می کند بدون آنکه بداند برای چه قبول می کند و مستند به امور برهانی ، جدلی ، عاطفی و غیره است . و این هر دو برخلاف سفسطه است .

بطور کلی گفته اند مغالطه بردونوع است و مغالطه کاران دودسته اند : یکی دسته سفسطائی و دیگر مشاغبی .

فالسفسطائی هوالذی یترائی بالحکمة و یدعی أنه مُبرهِنٌ ولا یکون کذلک بل اکثر مایناله ان یُظنَّ به ذلک .

و اما المشاغبی فهوالذی یترائی بانه جدلیّ و انه انما یأتی فی محاوراته بقیاس من المشهورات الحمودة ولا یکون کذلک بل اکثر مایناله ان یُظنَّ به ذلک والحکیم بالحقیقة هوالذی اذا قضی بقضیة یخاطب بها نفسه و غیر نفسه یعنی آنه قال صدقاً^۱ .

در هر حال انواع سخن در یونان باستان و نزد فلاسفه یا جدلی بوده است یا مغالطی و یا برهانی و یا خطابی و مغالطی هم با نوع کار سفسطائیزم بوده است و یا مشاغبی . مواد صنعت مشاغبی تبکیّت ، تشنیع ، والقاء سخنان حیرت انگیز و ایراد متشابهات و مبهات و تکرار به عبارات جوراجور است . و اغلب کار سفسطائی ترتیب شبه قضیه و قیاس است که به جوهری یا وجهی آن قیاس مخدوش باشد و اغلب برهانائی شبیه به برهانهای خلف تنظیم می نماید و خصم را ملزم به قبول آن می کند .

امور و محاورات خطابی : تمام بسازگشت بخیرات و شرور می کند و از حسّ خیر طلبی مردم به اندازه زیادی استفاده می کند . در خطابه سه امر مورد لحاظ است . اول گوینده دوم گفتار سوم شنونده .

اولین شرط خطابه و خطیب بلیغ آنست که گوینده به آنچه می گوید و می خواهد بگوید ایمان داشته باشد زیرا اقناع تصرف در خرد و هوش و دل مردم است و نوعی از

۱- رجوع شود به کتاب سفسطه شفا ص ۶۲۵

و رجوع شود به الشفا . المدخل ، شیخ الرئيس به اهتمام مدکور مصر ۱۳۷۱ هـ س .

تعلیم و ترغیب است که بواسطه تصرف در روح و نفوس حاصل می شود ، و باید گوینده خود شور و حال و ایمان داشته باشد تا در دیگران تأثیر کند .

دیگر آنکه سخن او خوش آیند باشد و حتی الامکان پرخاش و عتاب نکند و نصائح خود را در لباس داستان و افسانه بیان کند .^۱

دیگر آنکه سخنش معقول و مورد اعتماد باشد و از بکار بردن الفاظ بدو منافر طبع پرهیزد و رعایت فصاحت را بکند رعایت حال شنونده نیز به نحو کامل باید بشود آنچه در مجلس عوام باید گفته شود در مجلس خواص نگوید و بالعکس و مقتضای حال و مقام را بداند .

در کتاب خطابه شیخ به نحو مبسوط از اقسام بلاغت و شروط فصاحت در الفاظ و متکلم بحث شده است .

خلاصه کلام آنکه بلاغت سخن گفتن به اقتضای حال است و نکو گفتن است پس بلاغت در هر سخنی واجب است خواه آن سخن برای تعلیم باشد خواه برای تفریح یا اقناع و ترغیب و تصرف در نفوس بامدارجی که دارد .

ارسطو و پیروان او سخنوری را سه قسمت کرده اند یکی آنکه در انجمنهای ملی بکار می بردند در مقام اخذ تصمیم که آنرا مشاورت گفته اند .

دوم در اجتماعات مختلف برای مدح و ستایش یا ذم و نکوهش اشخاص که مناظری گویند و دیگر راجع به وقایع و حوادث گذشته یا معاصر.^۲

۱- در قرآن کریم بدین معنی اشارت فرموده است . و جادلهم بالتی هی احسن . . .
و بالحكمة والموعظة الحسنة .

۲- رجوع شود به کتاب الخطابه . ص ۵۲ ، ۵۵ ، ۶۲ ، ۸۳ ، ۱۵۶ ، ۳۱۳ ،
۲۲۶ ، ۲۳۰ .

رجوع شود به قصه الفللسفه اليونانية ص ۲۲۸ .

و رجوع شود به الخطابه، ارسطوطاليس، دکتر ابراهيم سلامه مصر ۱۹۵۳ .

همین تقسیمات ارسطو است که در معانی و بیان و بالاخره علوم بلاغی اسلام اثر زیاد گذاشته است و اولین اثری که از ارسطو ترجمه شده همان کتب منطقی وی بوده است و کتاب خطابه^۱ وی بارها ترجمه شده است .

این کتاب را فلاسفه^۲ اسلام تلخیص کردند و بر او شرحها نوشتند و بهترین شرح همان خطابه به شیخ الرئیس است در این کتاب به درستی روابط بلاغت ، بابلاغت یونان روشن شده است .^۱

البته ابن سینا خود خطیب ماهری نبود و لکن بر حسب مقتضای کارهای سیاسی خود به امور خطابی بی توجه نموده است . وی دارای دو کتاب مهم در فن خطابه است که یکی از این دو کتاب را بنا به خواهش ابوالحسن عروسی نوشته است . در این کتاب فن خطابه را تعریف کرده است و منافع آنرا برشمرده است و نسبت خطابه را با جدل و هدفهای خطیب را روشن کرده است . وی به پیروی از ارسطو در کتاب خطابه خود حجتها را دو قسم کرده است صناعی و غیر صناعی که بعداً ذکر می کنیم .

در هر حال پس از نقل علوم یونان به عالم اسلام و حتی قبل از آن در ایران باستان دانشمندان اسلامی که ایرانی الاصل بودند و حتی در خود ایران زمین توجه خاصی به نقل و ترجمه کتب منطقی یونان کردند و در مدارس مختلفه که در مناطق متعدد ایران وجود داشت علم منطق مورد بحث و تدریس واقع شده بود ، گویند اولین کسی که به فنون منطقی یونان توجه کرد عبدالله بن مقفع بود که از زبان سریانی یا یونانی ترجمه کرده است و هم وی مقولات ارسطو را به زبان تازی برگرداند سپس اسحق ابن حنین از اصل یونانی ترجمه کرد . ابن سینا در باب مقولات ارسطو تنها به آنچه دیگران ترجمه کرده اند اکتفا نکرده است بلکه خود دقت خاصی در مسائل مختلف کرده است و مسائلی بدان افزوده یا توضیح و شرح و بسط زیادتری داده است .

۱- ابن ندیم . فهرست . چاپ اروپا ص ۲۲۴ - ابراهیم مدکور . مقدمه خطابه

تقسیم سخنوری و یا حجتها، در سخنوری حجتهای صناعی و غیر صناعی ممکن است اصالت یونانی نداشته باشد آنچه مسلم است اساس و ماده^۱ این تقسیمات در کتب یونانی و مؤلفات فلاسفه^۲ آن سامان وجود داشته است لکن چیزهائی بوسیله^۳ ابن سینا و فارابی و سایر فلاسفه^۴ اسلام بدانها افزوده شده است.

البته در کتب ارسطو بنابر آنچه از ترجمه‌های مسلمانین بما رسیده است این تقسیم هست که حجتهای صناعی آنها^۵ است که سخنور بقوت نیروی خود ایجاد می‌کند و آنرا عمودگفته‌اند^۱.

و حجتهای غیر صناعی آنست که در خارج موجود است و سخنور از آنها استفاده می‌کند که نصرت و اعوان خوانده‌اند که عبارت از نصوص قوانین عرفی یا غیره است. در کتاب خطابه ابن سینا این معنی مشهود است. وی ابتدا وجوه افتراق واشترک میان صناعات پنجگانه را بر شمرده است و خطابه را فن اقناع دانسته است و گوید مردم بردودسته‌اند عوام و خواص و راه اقناع عوام بجز راه و روش اقناع خواص است و بدین جهت برهان را ویژه^۲ خواص داند و خطابه را آن عوام. سپس در باب عمومیت خطابه و سایر ملحقات و خصوصیات و لوازم آن بحث می‌کند^۳.

وی بنقل قول از ارسطو برای خطابه عمود و اعوانی ذکر کرده است که عمود را گفتارهای مفید گمان می‌داند مشروط بر آنکه منتج به نتیجه باشد و اعوان عبارت از حالات قضایائی است که خارج از عمود است از اقوال و اوضاع و شهادت و متواترات و دیگر اموری که در اقناع بکار آید^۴.

« و صناعة الخطابة من الصنایع التي تصنع بها فی المتضادين كما ان صناعة الجدل

۱- رجوع شود به متولات شفا. باهتمام ابراهیم مدکور بصر ۱۳۷۸ مقدسه ص ۲۰،

و متن ص ۱۰، ۱۵.

۲- رجوع شود به کتاب الخطابه ص ۶۰۲.

۳- الخطابه ص ۶.

كانت صناعة يقاس بها على المتضادين^۱

« في العمود و هو التثبیت و التثبیت هو قول يراد به ايقاع التصديق بالمطلوب نفسه »^۲.

در اینجا بحث از قیاس ضمیر، تفکیر، اعتبار کرده است .
در اقسام استعارات و مجازات و فوائد آنها در مقام استعمال در سخن بطور اختصار
بجی کرده است^۳.

در کتاب سفسطه که برای نخستین بار بدست ابو بشر متی و سپس یحیی بن عدی از
سریانی بعربی نقل شده است نیز قسمتی از قواعد بلاغت مورد بحث قرار گرفته است .
در این کتاب از قول ارسطو نیز مغالطه بدو قسم لفظی و معنوی تقسیم شده است .
مغالطه لفظی شامل اشتراك در اسم . ممارات ، ترکیب و جز آن می شود .
مغالطه معنوی شامل مصادره بر مطلوب ، عدم رعایت اعتبارات در حملها ،
عدم رعایت درستی علتها و معلولها و ایهام عکس و جز آنها می شود .
و بدین ترتیب مباحث مختلف لفظی و معنوی مورد توجه فلاسفه اسلام قرار
می گیرد که بعدها در اصول اسلامی و معانی بیان مورد استفاده واقع می شود^۴.

« كان للفلاسفة و علم الکلام اثر کبیر فی الفکر العربی و الاسلامی و لا سیما فی عصر
العباس الذی بلغت فيه الحضارة اوج ازدها رها بفضل الحركة العلمية التي رعاها الخلفاء
بفضل الترجمة عن اللغات الاجنبية كالیونانية والهنديّة والفارسية والسريانية^۵ .

۱- الخطابہ ص ۲۲ .

۲- الخطابہ ص ۳۵ رجوع شود به فن الشعر ترجمه عبدالرحمن بدوی مصر ۱۹۵۳ .

۳- الخطابہ ص ۲۲۶ و رجوع شود به ابن ابی الجمہور . کتاب المجلی — تہران

۱۳۲۹ ص ۵ ، ۲۹ .

۴- السفسطہ ص ۴ .

۵- البلاغة عند السکاکی ص ۱۰۱ ، ۱۰۲ .

« و قد شاعت المدرسة الكلامية في المناطق الشرقية من الدولة الاسلامية حيث يفظن خليط من الفرس والترک والتترو من اليهم من الاقوام غير العربية و كانت خوارزم بيته السكاكي اكبر المناطق التي ظهر فيها اقطاب هذا المدرسة كجارالله زنجشیری (۵۳۸ هـ) وفخرالدين رازی (۶۰۶ هـ) . وسكاكي (۶۲۶ هـ) صاحب مفتاح العلوم و سعدالدين تفتازانی (۷۹۲ هـ)^۱ .»

خلاصه آنکه قبل از ظهور اسلام يعني در عصر جاهلی صناعات ادبی در نظم و نثر بدین ترتیب که اکنون ما می شناسیم نبوده است شعرا و گویندگان منظور و مقصود خود را بطور ساده و بدون تکلف در استعمال استعارات و کنایات بعیده بیان می کردند و هیچ گاه مسائل عقلی و فلسفی در ادبیات راه نداشت .

ادب عربی بدین نحو که اکنون ما می شناسیم پایه و اساس آن باحتمال قوی ابتداء بوسیله جاحظ بصری متوفی ۸۶۸ م ریخته شد و در قرن چهارم و پنجم بدست بدیع الزمان همدانی مراحل از تکامل را طی کرد و کسان دیگری مانند ثعالبی نیشابوری ۹۶۱ - ۱۰۳۸ م و حریری ۱۰۵۴ - ۱۱۲۲ م در این قسمت امام و پیشوا بودند .

دیگر ابن قتیبه دینوری و حماد الراویه است که از بنیان گذاران ادب عربی در عصر خلافت عباس می باشند و در این قسمت همانطور که اشارت رفت دانشمندان ایرانی نیز اثر بسزائی داشتند

و « لقد كانت لهذا المداخلة التي جرت بين العرب و تلك العناصر خصوصاً الفرس اثرها الفعّال في صيرورة الامة العربية و لغتها الى ما كانت عليه في هذا العصر و قد ظهرت آثار هذه المخالطة و تلك المداخلة في الاجسام و العقول و العادات و سائر شئون الاجتماع . » یکی از علل بسط ادب عربی بدست ایرانیان تسلط آل بویه بر بغداد است در سالهای (۳۳۶ - ۴۴۷) و بعد از آن سلاجقه . در کتاب الادب العربي و تاريخه عنوانی

۱- البلاغة عند السكاكي ص ۱۰۲ - رجوع شود به منطق ارسطو - عبدالرحمن بدوی

دارد در باب « تأثیر اللغة الفارسیة فی اللغة العربیة » که گوید :

و انما نخص اللغة الفارسیة بالتاثير فی اللغة العربیة و آدابها لان الفرس هم تلك الامة العظيمة القدر الراصة القدم فی العلم . القديمة المدنیة الواسعة الرفعة و قد نزل العرب بلادهم منذ الفتح فكان حتماً من الحتم ان يتشرب العرب علومهم و يستشعروا آدابهم و آن تظهر آثار ذلك فی لغتهم التي شاء الله ان تتعمّر لغة الفرس لانها لسان المحاكم ذی السلطان^۱ . و كان الفرس اهل فصاحة فی لغتهم یكتفون فیها باللفظ المونق و الواقع الحسن فعندهم ازدواج و سجع و جناس و انواع كثيرة من البديع و هم یحكمون نوعی الكلام من طویل اضافی الذیل و قصیر متناهی القصر و لهم غرام بالتوقيع كان یقوم به الكتاب امام رؤسائهم و الوزراء فی حضرة ملوكهم^۲ .

و « كذلك تعلم كثير من العرب لغة الفرس التماساً للذة و استمتاعاً بقراءة هؤلاء القوم و الاطلاع علی تاريخهم و مقدار عقولهم^۳ . »

بطوریکه ملاحظه می شود محمود مصطفی می گوید در ادب فارسی بسیاری از مسائل مربوط به بديع و علوم بلاغی وجود داشته است و ایرانیان پس از اختلاط با اعراب محسنات بديعی اعم از لفظی و یا معنوی را داخل در ادب کردند و اعراب خود از این امور لذت می بردند و چون زبان عرب مستعد این کار بود باندک زمانی ایرانیان صناعات ادبی و علوم بلاغی را بانحاء مختلف وارد ادب عربی کردند .

۱- محمود مصطفی - الادب العربی و تاریخه فی عصر العباس جزو دوم - مصر ۱۳۰۶

ص ۱۷، ۲۱ .

رجوع شود به فلیپ حتی . تاریخ العرب جزء دوم مصر ۱۹۰۳ .

۲- الادب العربی . . ص ۲۲ . و رجوع شود به الايضاح لمختصر تلخیص المفتاح . . .

ص ۱۹، ۲۷ .

۳- الادب العربی و تاریخه ص ۲۲ .

سپس گوید : یکی از ادباء بزرگ ایران عبدالله بن مقفع است که ذو لسانین بود و در قسمت های مهم ادب فارسی و عربی متبحر بود و کتاب الادب الصغیر والادب الکبیر از آن او است وی بسال ۱۰۶ هـ متولد شد .

دیگر فضل بن سهل ، سهل بن هارون ، موسی بن سیتار . بدیع الزمان همدانی ، فخر رازی می باشند که هر یک بنوبه خود بآداب و علوم بلاغی خدمت کردند . بسیاری از اصطلاحات ایرانی وارد در ادب عربی شد و روح شاعرانه که در اعراب پیدا شد نتیجه روح ادبی فارسیانست .

در زمان رشید توجهی زیادتر بآداب و علوم بلاغی شد و خود برای شعرای بلیغ و گویندگان فصیح جایزه معین می کرد و بدانها صلاه می داد و بدین طریق مسائل بلاغی در ادب عرب عنوان شد و کتبی در این مورد نوشته شد . و می دانیم که در عصر خلافت اموی بازار خطابه رایج بود و در این قسمت پیشرفت های شده بود و لکن در عصر عباسی پیشرفت های زیادتری حاصل شد و به قصص ، وعظ ، تذکر ، اهمیت می دادند .^۱

فن خطابه در جهان اسلام ابتدا بوسیله وعاظ و مبلغین دین از مساجد شروع می شود و عده بسیاری بعنوان خطیب در عصر عباسی پدید می آیند از جمله داود بن علی ، سلیمان بن داود ، ابویحیی بن نباته الحدادی ، خطیب سیف الدوله بجلب (متوفی ۳۷۴) و خطیب بغدادی (متوفی ۵۶۴) و ابراهیم بن منصور معروف به عراقی (متوفی ۶۱۲) خطیب ری ، سهل بن هارون خازن بیت الحکمة را باید نام برد .

نه تنها معاشرت و مخالطت ملت فارس در خطابت اثر داشت بلکه در نویسندگی و منشآت عرب هم تأثیر بسیار داشت .

تعدد القاب ، استعمال مجاز و اطناب در سخن و پیداشدن منشور و تنوع در رسائل

۱- رجوع شود به آئین سخنوری محمدعلی فروغی - تهران ۱۳۳۰ - و رجوع شود به

کتاب البرهان شفا . مصر ۱۹۵۴ .

و غیره از آثار ادب فارسی است و این خود پایه علوم بلاغی است .

از ابتداء تسلط بویه‌یان بر بغداد نضج نامه‌نگاری و نوشته‌ها شروع شد و پس از مدتی که از همان عصر خارج نیست بکمال خود رسید و بجمع و قافیه و حسن تخلص و مطلع ، القاب ، مجازات و استعارات رایج گردید و بسیاری از نویسندگان ایران به بجمع پردازسی و استعمال کنایات و استعارات ملیح پرداختند . از جمله :

ابن عمید کاتب (متوفی ۳۶۰ هـ) وزیر رکن الدوله حسن بن بویه .

ابوبکر خوارزمی (متوفی ۳۸۳ هـ) .

بدیع الزمان همدانی (متوفی ۳۸۹ هـ) .

ابواسحق صابی (متوفی ۳۸۴ هـ) .

صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵ هـ) .

ابوالفتح بستنی (متوفی ۴۰۰ هـ) .

الحصرمی صاحب زهر الآداب (متوفی ۴۱۳ هـ) .

العتبی (متوفی ۴۲۷ هـ) .

ابومنصور ثعالبی (متوفی ۴۲۹ هـ) .

ابوالفضل المیکالی (متوفی ۴۲۶ هـ) .

و بعد از انقراض بویه‌یان و تسلط سلاجقه نیز عده نویسند زبردست پیدا شدند

از جمله قاضی عمادالدین اصفهانی (متوفی ۵۹۷ هـ) صاحب کتاب الفتح القسی فی الفتح القدسی می باشد .

در تکوین علوم بلاغی بطور قطع کلیه گویندگان و نویسندگان مانند ابی نواس ،

مسلم ، ابن معتر خلیفه عباسی (۲۹۲ هـ) . صاحب کتاب بدیع و قدامه (متوفی ۳۱۰ هـ

و ابو هلال صاحب کتاب الصناعین .

عبدالقاهر متوفی (۴۷۱ هـ) صاحب کتاب دلائل الاعجاز تأثیر داشته و ابن معتر

و پس از آن ابو هلال و عبدالقاهر مؤسس بوده‌اند^۱.

در علم عروض که علم وزن شعر است گویند در ادب عرب خلیل نحوی (متوفی ۱۹۳) امام است و دیگر اخفش الاوسط ابوالحسن سعید بن مسعدة شاگرد سبویه و ابواسحق زجاج شاگرد مبرد از بنیان‌گذاران علم عروض بوده‌اند^۲.

بعد از اختلاط و در آمیختن اعراب با اقوام دیگر و نضح احکام اسلامی نزاع وجدالی در میان یهود و نصاری و بت پرستان از طرفی و مسلمانان از طرف دیگر برخاست و نقوض و شکوک و ایراداتی بر حقوق و قوانین و سرانجام اصول دین اسلام پدید آمد و مسألهٔ اعجاز قرآن و مجملات و متشابهات و ناسخ و منسوخ آن مورد بحث و نقض وارد شد و ناچار کسانی خود را محق اینگونه مباحث می‌دانستند که اطلاع کافی از علوم عقلی داشته باشند و بدین طریق مسائل عقلی وارد در علوم بلاغی و ادبیات عرب و سرانجام اصول قواعد اسلامی شد، نمونهٔ بارز اینگونه مباحث مباحثی است که در کتب ادبی و بلاغی ابن قتیبه، جاحظ، مبرد، ابن قدامة، ابو هلال عسکری دیده می‌شود.

ابو هلال عسکری خود صریحاً گوید: بسیاری از مسائل کلامی و عقلی در علوم بلاغی تأثیر کرده است و علت آنرا بیشتر دفع شکوک و نقوض بر آیات قرآنی می‌دانند^۳.
 دو کتاب خطابه و شعر و احیاناً سفسطه ارسطو بطور قطع در بلاغت اسلامی مؤثر بوده است و گویند ابتدا این کار بوسیلهٔ ابن قدامة بن جعفر صاحب کتاب نقد النثر

- ۱- و رجوع شود به اسرار البلاغة عبدالقاهر جرجانی. استانبول ۱۹۵۴ م.
- در کتاب ادب العربی و تاریخه آمده است. که مردمان فارسی ذاتاً اهل فصاحت و بلاغت بودند و در استعمال سجع و جناس و انواع صناعات ادبی و بدیعی ماهر بودند و بالاخره قسمتهای از فنون بلاغی بوسیله آنان به ادب عرب وارد شد ص ۲۲.
- ۲- الادب العربی و تاریخه ص ۲۲، ۱۷۰.
- ۳- البلاغة عند السكاکی ص ۱۲۱، ۱۵۴. . . بسیاری از شواهد مثال که در کتاب مطول سعد تفتازانی آمده است از آیات قرآن و اخبار فصیح است.

انجام شده است :

عبدالقاهر نیز توجهی خاص بدین مطلب داشته است^۱.

اشارت رفت که شیخ ابن سینا در کتاب خطابه خود دو مبحث اساسی آورده است که یکی مبحث قیاسهای بلاغی است که قیاس ضمیر و تمثیل و غیره باشد دوم ترتیبات و تجنیسات است و بحث در اقسیمه که مفید اقناع است .

وی بطور اختصار بحث در الفاظ و استعمالات حقیقی و مجازی و استعارات و کیفیت شروع به صحبت و زیروم صدا و قیاس ضمیر کرده است .

در مورد قیاس ضمیر گوید: این قیاسی است که در آن تنها به صغری اکتفا شود و محذوف الکبری باشد از جهاتی و بر آن فوایدی مترتب است این قیاس یعنی ضمیر در باب خطابه مانند برهانست در علوم و نوع استدلال ظنی است^۲.

تمثیل که حکم جزئی است از راه تشابه با جزئی دیگر از لحاظ ملاك حکم و قدر جامع و مشابهت .

وی اقسام بلاغت را از معانی : بیان ، بدیع . مورد توجه قرار داده است و شرایط خطابت را از لحاظ رعایت ایجاز ، و اختصار مورد بحث قرار داده است . استعاره و تشبیه را موجب تأکید موضوع مورد نظر می داند و گوید : بیک حالت اعجاب و شگفتی ایجاد می کند که شنونده را تحت تأثیر قرار می دهد .

استعاره بنا بر رأی وی بیشتر در شعر استعمال می شود تا در نثر و باید مورد و محل بکار بردن آنرا شاعران و نثرنویسان بنحوی بشناسند .

می دانم که ابن سینا با وجود آنکه در بسیاری از مسائل خود نظر داشته است و اظهار عقیده کرده است مع ذلک اصول و مواد تمام مباحث را از فیلسوفان قبل از خود

۱- البلاغة عند السكاکی ص ۱۵۶ و رجوع شود باسرار البلاغة .

۲- در کتاب الادب العربی آمده است که مردم فارسی در وضع اصطلاحات استادی و

مهارت خاصی داشتند ص ۲۳ .

گرفته است و بدین ترتیب رابطه بلاغت با فلسفه ارسطو از همان ابتداء نشو و رشد بلاغت شروع شده است.^۱

و می‌دانیم که بسیاری از مباحث الفاظ را فرفوروس صوری بعنوان مدخل وارد در منطق کرده است. و مبحث کلیات خمس اساس کار وی بوده است و بالتبع مسائل دیگری در مبحث الفاظ پیش آمده: مانند: دلالت و اقسام آن، تعریف مفرد و مرکب و جزئی و کلی و...^۲

در متن مقولات ارسطو بحث از الفاظ متفق و متواطی و متباین و مشتق شده است از اشتراك و مترادف استسعاره و مجاز و متشابه و منقول، مفرد، مرکب، کلی، جزئی، ذاتی عرض بحث شده است.

و بدین ترتیب کار فرفوروس صوری ترتیب و تنظیم این مباحث بوده است که این قسمت را مبحثی جداگانه قرار داد. و بدیهی است که خود نیز قسمتهائی بدان افزوده است.^۳

ابن خلدون در اینجا رأی و عقیده دیگر دارد که البته با توجه و دقت و توجیه می‌توان گفت اختلاف چندانی با رأی دیگران ندارد.

وی در مورد علم بیان گوید: « هذا العلم حادث في الملة بعد علم العربية واللغة و هو من العلوم اللسانية لانه متعلق بالالفاظ و ما تفيده و يقصد بها الدلالة عايمه من المعاني و ذلك ان الامور التي يقصد المتكلم بها افادة السامع من كلامه هي اما تصور مفردات تُسندُ و يُسندُ اليها و يفضى بعضها الى بعض والدلالة على هذه هي المفردات من الاسماء والافعال والحروف و اما تمييز المسند من المسند اليها. »

۱- الخطابه (مقدمه) ص ۶، ۷.

۲- المدخل (شفا) ص ۴۹. مقدمه. و مقولات. ص ۲، ۹، ۱۵.

۳- المقولات. ص ۳، ۴، ۲۶.

۴- رجوع شود به مقدمه ابن خلدون ص ۵۵.

سپس بلاغت را تعریف کرده است و انواع دلالتها را از استعارات و کنایات که کار علم بیان است برشمرده است. وی گوید اولین کسان که در علم بیان سخن گفتند و چیزی نوشتند جعفر بن یحیی و جاحظ و قدامه بودند و بعد از آن سکاکی و ابن مالک و جلال الدین قزوینی بترتیب در کتابهای مفتاح العلوم. مصباح و ایضاح و این فن را صنایع کمالیه هم نامیده‌اند.

و از همه پیشتر ملت فارس بآن توجه کرده است^۱. وی دانیم که سکاکی خود بعلم کلام و فلسفه و منطق وارد بود و مدرس علم کلام بود و از لحاظ مذهب پیرو فرقه معتزله بوده است. و بدین جهت است که ارتباط کلام و فلسفه بنحو کامل از مباحث کتاب مفتاح العلوم با بلاغت آشکار است وی مباحث استعارات و کنایات را بصورت قیاسهای منطقی بیان کرده است و البته در این راه مبالغت کرده است و زیاده‌روی‌هایی از خلال مباحث او مشاهده می‌شود چنانکه بعداً از مختصات کتاب مفتاح العلوم بحث خواهیم کرد. وی بطور کامل مسائل ادبی را از راه‌های منطقی توجیه و تبیین می‌کند. مثلاً در توجیه «المجاز ابلغ من الحقیقة» گوید: مبنای مجاز بر انتقال از ملزوم بلازم است و این امر خود مستلزم ترتیب قیاس تام است.

و در مورد جمله معروف «الکنایة ابلغ من التصريح» گوید چون مبدای آن انتقال از لازم بملزوم است^۲.

و اشارت رفت که در کتاب خطابه ارسطو مسائلی مانند مجاز، استعارت، فصل، وصل، ایجاز و اطناب و تقابل، تطابق، توریه مورد بحث قرار گرفته است. از این مباحث نه تنها اهل بلاغت و علوم ادبی بهره‌مند شدند بلکه دانشمندان علم

۱- مقدمه ابن خلدون. ص ۵۵۲. در کتاب الادب العربی و تاریخه آمده است که ملت فارس نه تنها از احاطه انساج و سلاست الفاظ در ادب عرب اثر گذاردند بلکه از لحاظ وارد کردن معانی باریک و دقیق نیز بی‌اثر نبودند.

۲- البلاغة عند السكاکی. ص ۱۵۷، ۲۰۴.

اصول فقه نیز چه مستقیم و چه از راه کتب بلاغی از بسیاری ازین مطالب بهره‌مند گردیدند و هدف اصلی و مهم معانی الفاظ ، آیات قرآنی و احادیث نبوی بوده است . و مباحثی مانند امر، نهی ، استفهام ، دلالت‌ها ، عمرم ، خصوص ، مطلق ، مقید ، مجمل ، مبین ، حقیقت و مجاز ، اضمحار ، اشتراك ، منجز ، معلق ، تخصیض و غیره را بطور منطقی مورد بحث قرار دادند و در بسیاری از مسائل دیده می‌شود که در اصول فقه و معانی بیان از لحاظ بحث ، اشتراك کامل دارند . در تهذیب الاصول علامه^۱ حلتی و شرح آن بسیاری از این مباحث مورد دقت قرار گرفته است^۲ . وی از همان ابتدا بحث را جنبه^۳ منطقی بخشیده است و از مباحث الفاظ منطقی بسیار مستفید شده است .

در مباحث مربوط بالفاظ بطور مستوفی بحث در الفاظ مشترك و مترادف و غیره کرده است و گوید الاشتراك خلاف الاصل ، والمجاز خلاف الاصل ، واقسام الحقیقه ثلاثه : لغویة و عرفیة و شرعیة .

عرف هم بر دو قسم است : عرف عام و عرف خاص .

مجاز گاه در مفردات است و گاه در مرکبات .

در هر استعمال مجازی تناسب و علاقه^۴ لازم است مانند علاقات سببیت و

سببیت ، علاقه^۵ تضاد . مانند « و جزاء سیئة سیئة بمثلها » .

علاقه^۶ مایؤل . چنانکه شارب نحر را سکران گویند .

علاقه^۷ ماکان . چنانکه اطلاق ضارب و قاتل بر افراد باعتبار ماکان کنند .

علاقه^۸ مجاورت . علاقه^۹ مشابهت . علاقه^{۱۰} که باعتبار مقدمات باشد چنانکه اعتقاد

را علم گویند .

علاقه^{۱۱} ظرف و مظروف . مانند « جرى النهر » یا « جرم المیزاب » .

۱- این کتاب خطی است و نزد نگارنده است و به نسخه چاپی آن دست‌رس نداشتم .

۲- رجوع به قوانین الاصول سیرزا محمد قمی جیلانی چاپ تهران ۱۳۴۰ ص ۳-۳۰ .

وی گوید کلام مرکب از حروف و اصوات گذران و غیر قارالوجود است که
« یعدم السابق منها بطریان اللاحق »^۱.

پس ماهیت اینگونه امور ممنوع التحقق است و آنچه تحقق آن ممتنع است بطریق
اولی بقایش ممتنع خواهد بود. زیرا بقای چیزی عبارت از استمرار تحقق آنست.
ملاحظه می شود که حتی در تعریف کلمه و کلام و سخن مباحث دقیق فلسفی راه
یافته است.

در جای دیگر گوید « اللفظ المفید، ان لم یحتمل غیر معناه و هو النص و هو الرجح
المساع من النقیض و ان احتمل و کان راجحاً فهو الظاهر المشترك و هو مطلق الرجحان
المحکم و ان تساویا فهو المجمل » و باز گوید « واعلم ان لفظ المركب اما ان یکون تاماً او
غیر تام والمراد بالتام ما یحسن السکوت علیه و هو إما ان یتدلّ علی طلب الفعل دلالة
اولیة او وضعیة اولاً. »

و باز گوید « الدلالة الالتزامیة مهجورة لعدم تناهی التوازم والخارج اللازم اما
لازم الماهیة او الوجود او مفارق ».

در باب مشتقات گوید. « لا یشرط فی صدق لفظ المشتق علی الذات قیام المعنی
المشتق منه بتلك الذات و هو مذهب المعتزله واصحابنا » در اینجا بطور تفصیل بحث در
کلام و انواع سخن کرده است و بطور کامل مباحث فلسفه را وارد در مباحث ادب و
اصول کرده است.

در جای دیگر گوید « لا یشرط فی صدق اللفظ المشتق علی سبیل الحقیقة بقاء
المعنی المشتق منه و هو مذهب اصحابنا والمعتزله وابن سینا. »

« وقالوا الضارب من حصل له الضرب و هذا المفهوم اعنی حصول الضرب له اعم

۱- رجوع شود به کتاب قوانین الاصول میرزا قمی ص ۲۲، ۲۴، ۳۵. و رجوع

شود به تهذیب الاصول علامه حلی.

من حصوله فی الحال و الماضي^۱ .

« اللفظ تارة يدل على الذات وتارة يدل على الصفات » .

« الاشتقاق ان تجید بین اللفظین تناسباً فی المعنی والترکیب » .

در جای دیگر گوید : « الحقیقة لا یستلزم المجاز قطعاً و الحق العکس ایضا فان المجاز تتوقف علی الوضع السابق و فائدة المجاز الوضع اما عذوبة لفظه او لفوائد البدیع او لطلب التعظیم او التحقیر او للمبالغه فان رأیت اسداً ابلغ من رأیت انساناً کالاسد . » اینگونه مباحث باقتباس از منطق بلاواسطه و از معانی بیان در اعصار و قرون اخیر بطور کامل وارد در مباحث اصول شده است بطوریکه مسیر اصلی اصول را تغییر داده است و قواعد و اصطلاحاتی متدرجاً بدان افزوده شده است .

مانند « ان المجاز وضع ثانوی . ان الحقایق وضعها شخصی و المجازات وضعها

نوعی . »

« ان المجاز ارجح من الاشتراك لكثيره و اوسعیته فی العبارة و كونه افيد . »

و بعضی گفته اند « الاشتراك ارجح من المجاز » . و « الاشتراك ارجح من النقل لان

النقل يقتضى الوضع فی المعنیین علی التعاقب » .

و « الاضمار ارجح من الاشتراك لاختصاص الاجمال الحاصل بسبب الاضمار » .

و « ان الاضمار او جز و هو من محاسن الكلام » .

و « التخصیص ارجح من الاشتراك لانه خیر من المجاز و هو خیر من الاشتراك » .

و « المجاز ارجح من النقل لانه ارجح من المجاز و هو ارجح من النقل » .

۱- در این باب رجوع شود به کتاب مختصر المعانی (تلخیص البیان) چاپ استانبول

۱۳۲۶ . ص ۲۷ ، ۹ . و اعجاز البیان فی تأویل القرآن صدرالدین قونوی حیدرآباد ۱۹۴۹

و مفتاح العلوم سكاكى . مصر ۱۳۱۸ . ص ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۱۱ ، ۲۵ ، ۷۰ و رجوع شود

به قوانین الاصول ص ۲۱ .

و «التخصیص ارجح من المجاز لحصول المراد وغیره»^۱.

و «التخصیص ارجح من الاضمار لكونه ارجح من المجاز المساوی للاضمار» .
و اصطلاحاتی مانند منقول عرفی و... مجاز مشهور: تبادر، صحت سلب . اطراد
و مباحث مختلف دیگر که در کتابهای اصول مانند تهذیب الاصول . و معالم الاصول و
قوانین الاصول و... بکار رفته است . و این خود مبحثی جداگانه است که انشاءالله
مقالتی در این باب خواهیم نوشت .

و تذکر داده شد که قسمتی از این اصطلاحات از راه معانی و بیان وارد در
اصول شده است و قسمتی دیگر جنبه کلامی دارد که از راه کلام وارد شده است . و
اصولاً بحث در بسیاری از این مسائل ارتباط تام با اخبار و احادیث و آیات قرآنی دارد
و مبنای علم اصول و معانی بیان هم بر همین امور استوار شده است و بویژه قرآن کریم
که اثر بزرگی در تطوّر معانی بیان و کلام داشته است .
و چنانکه اشارت رفت در طول تاریخ اولیه اسلام بسیاری از محققان و ادباء و
حکماء و منطقیان در پایه گذاری این علم یعنی ادب و بلاغت مؤثر بوده اند مانند ابوبشر
عمر بن عثمان بن قنبر مشهور به سیبویه (۱۸۰ هـ) در قسمتهائی از اصول معانی و بیان
سخن گفته است و سپس ابوزکریا یحیی بن زیاد الفراء (۲۰۷ هـ) کتاب معانی القرآن را
نوشته است^۲ .

ابوعبیده معمر بن المثنی (۲۰۸ هـ) کتاب مجاز القرآن را نوشته است .

ابوعثمان جاحظ (۲۵۵ هـ) کتاب الیّان والتبیین نوشته است .

۱- رجوع شود به کتاب قوانین الاصول میرزای قمی در باب مباحث الفاظ و اساس

الاعتباس خواجه نصیرالدین طوسی باهتمام مدرس رضوی چاپ تهران ۱۳۲۶ . ص ۶۶۵ ،

۸ - ۱۵۰ .

۲- رجوع شود به قوانین الاصول ص ۴۲ . و رجوع شود به المعبر ابوالبرکات بغدادی

در قسمت اول باب مباحث الفاظ .

ابن قتیبه (۲۷۶ هـ) کتاب تأویل مشکلات القرآن را نوشته است .
 محمد بن یزید المبرّد (۲۸۵ هـ) الکامل فی اللغة والادب .
 ابوالعباس بن ثعلب (۹۹۱ هـ) در قسمتهائی از ادب و بیان نظریاتی دارد .
 عبدالله بن معتز (۲۹۶ هـ) کتاب البدیع را نوشته است .
 قدامة بن جعفر (۳۳۷) کتاب نقدالشعر را نوشته است .
 علی بن عیسی بن الرّمّانی (۳۸۶ هـ) کتاب النکت فی اعجازالقرآن .
 ابوالحسن محمد بن ابی الحسین معروف بشریف رضی (۴۰۶ هـ) کتاب مجازات
 القرآن وی مشهور است . در مجازات نبویه هم نوشته است .
 ابوعلی حسن بن رشیق قیروانی کتاب العمده فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، را
 نوشته است .

و بالاخره فخرالدین رازی (۶۰۶ هـ) نه‌ایة الایجاز فی درایة الایجاز را برشته^۱
 تحریر در آورده است .

و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که علوم بلاغی بطور پراکنده بوسیله^۲ نحویان و
 صرفیان و علماء تفسیر و کلام و ادب مطرح می‌شود و متدرجاً بصورت کتاب و رساله
 در می‌آید و ابتدا بوسیله^۳ ابن قتیبه بعضی از مسائل آن مرتب می‌شود و سپس عبدالقاهر
 جرجانی کامل تر می‌کند .

گویند کلمه^۴ بیان را که شاید مأخوذ باشد از جمله (خَلَقَ الْانسانَ وَعَلَّمَهُ الْبیانَ)
 آیه قرآن، بدین معنی که از فنون بلاغت است جا حظ بکار برده است و یکی از کتب
 وی (الیدیان والتبیین) بدین نام است . وی معظم مسائل بلاغت را تحت عنوان بیان قرار
 داده است و فنی جداگانه و مفرد قرار نداده است .

۱- البلاغة عند السكاکی ص ۸۱ - ۱۰۰ .

رجوع شود به الادب العربی و تاریخه ص ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۷ ، ۴۱ ، ۵۰ ، ۵۲ ،

۵۵ ، ۸۳ در باب اختلاط و معاشرت عرب با عجم سباحث مفصل آورده است .

همین عمل را عبدالقاهر کرده است چنانکه بعداً نیز اشارت می‌شود .
سکاکی موضوعات و مسائلی را که در بیان مطرح می‌شود جدا کرده است و آنرا علمی مفرد قرار داده است و بعدها دیگران از وی پیروی کرده‌اند و ما بعداً در مشخصات مفتاح العلوم تذکر می‌دهیم^۱ .

در مختصر المعانی فن بیان را چنین تعریف کرده‌اند . « و هو علم يعرف به ایراد المعنی الواحد بطرق مختلفة فی وضوح الدلالة علیه ای علی ذلك المعنی بان یکون بعض الطرق واضح الدلالة علیه و بعضها اوضح . » سپس بحث در دلالت الفاظ کرده است و دلالتها را ابتداءً بر دو قسم کرده است لفظی و غیر لفظی . و تقسیم دیگر برای دلالت‌های لفظی کرده است به مطابقت تضمن و التزام .

و تقسیم دیگر بدلالت عقلی و وضعی ... و گوید : « و ایراد المعنی الواحد بطرق مختلفة فی الوضوح یتأی بالوضعیه و ... »

و یتأی الایراد المذكور بالعقلیه من الدلالات لجواز آن تختلف مراتب اللزوم ای مراتب لزوم الاجزاء للکل فی التضمن و مراتب لزوم اللوازم للزوم فی الالتزام^۲ .
لکن مصطلح معانی ظاهراً از اصطلاحاتی است که سکاکی بکار برده است . البته بحث در استعارات و مجازات و کنایات و دلالت‌های الفاظ بر مدلولات التزامی و تضمنی و بحث در محکمت و متشابهات و غیره از الفاظ بلحاظ معانی است و بویژه تأویل و تفسیر مجملات و متشابهات عملاً بحث در معانی شده است لکن نه بدین معنی که یکی از علوم بلاغی است ظاهراً این امر مربوط به سکاکی باشد^۳ .

در کلمات فخر رازی (۶۰۶ هـ) نیز این اصطلاح دیده می‌شود لکن موضوعات هریک را جدا نکرده است و مراد او از علوم بلاغی تمام فنون سه‌گانه است .

۱- البلاغة عند السكاکی ص ۴۲ . رجوع شود به مقدمه بديع القرآن .

۲- مختصر المعانی ص ۱۲۳ .

۳- البلاغة عند السكاکی ص ۱۱۸ .

در کتاب مختصر المعانی و مطول تفتازانی باب معانی بدین طریق تعریف شده است
 « و هو علم يعرف به احوال اللفظ العربی التي بها يطابق مقتضى الحال و ينحصر في ثمانية
 ابواب . احوال الاسناد الخبری ، احوال المسند اليه ، احوال المسند ، احوال متعلقات
 الفعل ، القصر والانشاء، الفصل والوصل ، الايجاز والاطناب والمساوات .

در باب قصر، فصل ووصل ، کنایات ، تعریضات ، و مسائلی دیگر عبدالقاهر
 جرجانی (۴۷۱ ، ۴۷۴) در کتابهای اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز بطور مستوفی بحث
 کرده است وی در دلائل الاعجاز فصل جداگانه‌ای جهت کنایه قرار داده است و
 تعریضات و رموز و اشارات را در باب کنایات مورد بحث قرار داده است . که بعداً
 بدان اشارت می‌رود .

زنجشیری نیز همین کار را کرده است . وی فرق میان تعریض و کنایت را بطور
 دقیق بیان کرده است^۱.

کلمه بدیع مکرر در قرآن آمده است « بدیع السموات والارض » ...
 این کلمه بدین معنی که یکی از فنون بلاغت باشد ظاهراً بوسیله ابن مالک و
 بعد از او خطیب قزوینی بکار برده شده است . رشیدالدین و طواط (۳۷۳ هـ) نیز این
 اصطلاح را بکار برده است .

در هر حال فن بدیع یکی از فنون سه گانه بلاغت است و درین مورد کتابهای
 جداگانه نوشته شده است . از جمله بدیع القرآن است که از کتب معروف است^۱.

در مختصر المعانی بعداً بدین طریق تعریف شده است : « و هو علم يُعرف به وجوه
 تحسين الكلام بعد رعاية المطابقة ووضوح الدلالة وهي اى وجود تحسين الكلام ضربان
 معنوی و لفظی اما المعنوی فنه المطابقة وسمى الطباق و التضاد ايضاً وهي الجمع بين
 المتضادين اى معنيين متقابلين في الجملة و يكون ذلك الجمع بلفظين من نوع واحد اسمين

۱- البلاغة عند السكاكي ص ۲۰۵ - ۲۴۲ .

۲- بدیع القرآن ابن ابی الاصبغ . مصر ۱۹۵۷ .

نحو» و تحسبهم ایقائاً وهم رقود^۱ .

او فعلین نحو « یحیی و یمیت » .

او حرفین نحو « لئنا ما کسبت و علیها ما اکتسبت » .

او من نوعین نحو « او من کان میتاً فاحییناه » .

و هو علی ضربین : طباق الایجاب کما مرّ و طباق السلب که جمع بین دو فعل است از مصدر واحد که یکی مثبت و دیگری منفی باشد . مانند « ولکن اکثر الناس لایعلمون یعلمون حیوة الدنیا . »

یا یکی امر و دیگری نهی باشد مانند : « ولاتخشوا الناس و اخشونی » .

در هر حال پس از سکاک سعیدالدین تفتازانی یکی از فحول علم ادب و معانی بیان بود که خود در علوم عقلی دستی داشته است . وی بطور کامل پیرو مکتب‌های قبل از خود نبود^۲ و بلکه صاحب نظر است و در مسائلی مبتکر بوده است . بعد از او از معاصرینش شریف جرجانی است (۸۱۶ هـ) که دنبال کار تفتازانی را گرفته است و در حقیقت مکمل وی می‌باشد در مقدمه کتاب بدیع القرآن ابن ابی اصبح مصری (۵۸۵ - ۵۶۵ هـ) . در مورد کلمه « بدیع گوید این کلمه از قرن چهارم هجری بمعنای فن مخصوص بکار رفته است و می‌گوید :

ابن معتز بسیاری از مسائل بدیع را خود بوجود آورده است و بعد از او قدامه می‌باشد و سپس ابوهلال عسکری متوفی (۳۹۵ هـ) و بالاخره در قرن پنجم ابن رشیق قیروانی و ابن سنان خنجاجی متوفی (۴۶۶ هـ) که در باب فصاحت و تعریف آن و اقسام کنایات و استعارات سخن گفته است و مسائلی دیگر را مورد بحث قرار داده است^۳ . در کتاب بدیع القرآن انواع استعارات از مرثیّه ، مجرده و سپس تجنیس و انواع آن حتی اصطلاحاتی که در کتب دیگران یافت نمی‌شود ، دیده می‌شود .

۱- مختصر المعانی ص ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۳ .

۲- بدیع القرآن (مقدمه) ص ۲۲ ، ۲۵ .

در مقدمه همین کتاب آمده است که اولین گامی که در مباحث بدیعی برداشته شد بوسیله متکلمان و ادباء جهت بیان اعجاز قرآن بود و آیات تحدی خود مزید بر این امر شده است .

چنانکه در قرآن آمده است « ان کتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثلها » « ولئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا ... »
 بزرگترین دسته و فرقه که در این راه خدمت کرده اند فرقه معتزله اند .

در قرن دوم هجری بسیاری از دانشمندان عرب و عجم بشرح و تفسیر قرآن پرداختند و در ضمن کار بایرادات منطقی و اشکالات فلسفی از یکطرف و ایرادات ادبی و آنچه مربوط به قواعد زبان است از طرفی دیگر برخورد کردند . و این خود داعیه قوی بر تأسیس فنون بلاغت شد .

پس از تأسیس و تدوین علوم بلاغی بسیاری از اصطلاحات علوم عقلی خود بخود وارد در آن شد و بعدها می بینیم که از اصطلاحات پخته شده این فنون در منطق نمودار می شود و دانشمندان اسلامی که در علوم منطقی کتاب نوشتند متأثر از اصطلاحات این قوم شدند البته این خود مسأله ایست که باید مورد توجه و بحث واقع شود .

نمونه آن اساس الاقتباس است که خواجه در این کتاب بیش از اندازه لازم مربوط به اصول لفظی مباحث منطق بحث کرده است .

در باب طبقه بندی و تقسیم علوم دانشمندی همچون غزالی و خواجه و قطب الدین شیرازی متأثر از افکار ادیبان و علماء مذهب شده اند .

غزالی در کتاب معیار و قسطاس مسائل خاصی را مطرح کرده است در قسطاس موازین پنجگانه ای برای رسیدن بنتایج بدست داده است . و این موازین را از قرآن مجید گرفته است و میزان را قیاس تعلیمی نامیده است^۱ .

۱- غزالی - معیار العلم مصر ، ۱۳۴۶ ق ۵ . و رجوع شود به منطق المشرقین شیخ

در این کتاب آیه « و جادلهم بالتی هی احسن » را شرح داده است .
میزان رأی و قیاس را میزان شیطان می‌داند که گفت « خلقتہ من طین و خلقتنی
من نار » .

قسطاس مستقیم را شرح داده است « وزنوا بالقسطاس المستقیم » .
سپس کیفیت صدق میزان جسمانی و انتقال بموازین موقت را شرح داده است و
موارد هریک از موازین روحانی و جسمانی را بیان کرده است .
استدلال حضرت خلیل را بر توحید خدا میزان اکبر می‌داند « فلما رأی الشمس
بازغة ... »

و سپس بشرح میزان اکبر و اصغر و اوسط پرداخته است که گفت « انی لا اُحِبُّ
الآفلین »^۱ .

و میزان ملازم را بر مبنای « لو کان فیہما الہة الا الله لفسدنا » بیان کرده است .
و میزان تغافل را « قل من یرزقکم من السموات والارض قل الله - انا اوایا کم لعلی
هدی او فی ظلال مبین » .

و موازنه بین محسوس و معقول ، عالم شهادت ، عالم غیب و ملکوت و مقارنه
بین موازین را بر شمرده است . و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که منطقی بر مبنای آیات
قرآن تأسیس کرده است^۲ .

این نوع منطقی که بقول اخوان الصفا منطقی لفظی خوانده می‌شود و مستند بمعقول
است نوعی از معانی بیان است^۳ .

ابوبرکات بغدادی نیز در مبحث منطقی بخشی از بحث خود را ویژه الفاظ قرار
داده است همان الفاظی که اغلب در کتب اصول و معانی بیان دیده می‌شود .

۱- این مطلب در تفسیر اللیب ابن هشام در باب مفردات بطور شروح بیان شده است .

۲- قسطاس المستقیم . غزالی .

۳- غزالی . قسطاس المستقیم چاپ بیروت ... ص ۴۱۳ - ۱۹۰ .

وی گوید: در باب جدل باید بمواضع الفاظ آشنائی کامل داشت تا مترادفات از متباینات و متشابهات باز شناخته شود^۱.

و از انواع اشتراکات لفظی و معنوی الفاظ باید مطلع بود. وی اشتراك، مجاز و انواع مجازات و دلالتها را در باب مغالطه ایراد کرده است و در بسیاری از مسائل لفظی از اقوال اصولیان اسلام بهره مند شده است. و شاید اصولیان از وی گرفته باشند، در هر حال تحقیق این مطلب بسیار مشکل است.

وی گوید: «کل محاوره لفظیه فهو اما طلب من القائل او اعطاء، و الطلب اما طلب قول و اما طلب فعل غیر القول، و طلب القول یسمی مسألهً و استعلاماً، و طلب الفعل فهو كالامر و الالتماس و التضرع، و الاعطاء باللفظ هو الاعلام و الاخبار.»

در باب انواع طلب بحث کرده است که عین این مباحث را ما هم در اصول و هم در علوم بلاغی می بینیم.

در مختصر المعانی به پیروی از منطقیان، اصول پرسشها و خواستهها در مقام بحث و تحقیق سه امر شده است.

سؤال از «ما» مثل آنکه گویند «ما الحركة» و این بردو قسم است «ماء» شارحه و «ماء» حقیقیه.

و سؤال از «هل» مثل «هل الحركة موجودة» و «هل الجسم متحرك» و این یا هل بسیطه است یا مرکبه.

و سؤال از «لیم» مثل «لیم كانت الحركة موجودة» و آنها هم یا ثبوتی است یا اثباتی.

و سپس گوید: بوسیله کلمات ای، من، این، متی، آنتی و... پرسش می شود. به تناسب، و آیاتی از قرآن بعنوان شاهد مثال آورده است مانند «فأتوا حرثکم آنتی شتم» و «آنتی لکیت هذ» و «مالی لاری الهدهد» و «فاین تذهبون» و «هل یستوی

۱- ابورکات بغدادی - المعتمد حیدرآباد ۱۳۵۷ ص ۱۱.

الذین یعلمون والذین لایعلمون» .

سپس انواع طلب و خبر را شرح داده است و گوید : طلب گاه برای الزام و وجوب است و طلب استعلائی است و گاه برای امری دیگر « ومن انواع الطلب الامر و هو طلب فعل غیر کفّ علی جهة الاستعلاء و صیغته تستعمل فی معانی کثیرة »^۱. یکی از انواع طلب نهی است که طلب کفّ و آن عبارت از خودداری است از فعل نه طلب ترك که امری عدمی است .

و گاهی در غیر طلب کفّ و خودداری بکار می رود مانند تهدید ، دعا ، التماس . مثالهایی که برای معانی امر آورده است تقریباً مشابه با نهی است . وی گوید گاه امر برای اباحت است مانند « جالس الحسن او ابن سیرین » .

گاه تهدید مانند « اعمأوا ماشتم » .

گاه تسخیر مانند : « کونوا قرده خاسین » .

گاه تعجیز مانند : « فأتوا بسورة من مثله » .

گاه اهانت مانند : « کونوا حجارةً اوحیداً » .

گاه تسویه مانند : « اصبروا اولاً تصبروا » .

گاه تمنی مانند : « رب اغفرلی » .

گاه التماس در موقعی که مخاطب مساوی باشد با مخاطب .

گاه تضرع که مقام گوینده پائین تر باشد .

سپس بحث در منادی و استفهام و تمنی و عرض و تحضیض کند که آنها هم از انواع طلب اند . « و من انواع الطلب ، النداء و هو طلب الاقبال بحرف نائب مناب أدعو لفظاً او تقدیراً^۲ »

و گوید : گاهی صیغه نداء در غیر ماوضع له بکار برده می شود مانند : اغراء ،

۱- مختصر المعانی ص ۸۸ - ۱۰۰ .

۲- مختصر المعانی ص ۸۸ - ۱۰۰ .

اختصاص ، تعجب .

و خبرگاه جانشین انشاء می شود « اما للتفأل بلفظ الماضي دلالة على انه كانه واقع نحو وفقك الله للتقوى او لظهار الحُصّ في وقوعه كما مرّ في بحث الشرط والدعاء بصيغة الماضي من البليغ مانند رَحِمَهُ اللهُ . »

« او لحمل المخاطب على المطلوب بان يكون المخاطب ممن لا يُحِبُّ ان يكذب الطالب » (مختصر المعاني)^۱.

اشاره کردیم که علماء منطق و علم معقول در جهان اسلام در مبحث صناعات خمس در مقام مثال و تطبیق ، مواضع بسیاری از مسائل مربوط به ادب را وارد کردند و هم اشارت رفت که منطق بطور کامل در ادب و معانی بیان و بدیع تأثیر کامل داشته است . و اینکار یعنی استفاده از مثالهای ادبی و ضرب المثلها در منطق و تأثیر کلی اصول منطق در ادب عربی بویژه معانی و بیان از زمانهای قدیم و ابتدای ترجمه و نشر کتب یونانی بعربی انجام شده است و اصولاً صناعات خمس بجز باب برهان کلاً بشکل و رنگی دیگر در آمد و منطق نوینی پایه گذاری شد که آن منطق فهم قرآن و آیات و اخبار باشد^۲.

در میان متأخران اهل معقول و ذوق نیز همین رویه معمول بوده و چنانکه اشارت رفت نمونه کامل و ازگونی رویه یونانیان در باب صناعات خمس منطقی ، مقایسه کردن کتاب خطابه و شعر ارسطو است ، با آنچه ابن سینا و یا خواجه طوسی و غزالی و قطب الدین و دیگران در این باب نوشته اند .

حتی غزالی در سایر ابواب منطق از مثالهای فقهی و اصولی و ادبی استفاده کرده است و این خود مبین این معنی است که دانشمندان اسلامی سعی داشتند که اصول فلسفه و منطق یونان را در رشته های مختلف با مسائل معارف اسلامی منطبق کنند و آنچه ناقص

۱- مختصر المعانی ص ۹۴ .

۲- رجوع شود به زین الدین عمر بن سهل السّاوی - بصائر النصریه . چاپ سمرقند ۱۸۹۸ م

است پایه‌ریزی نمایند^۱.

باری موضوعاتی را که عبدالقاهر منظم کرد گاهی تحت عنوان معانی ذکر شده است و گاهی آنها را بنام بیان خوانده است. لکن سکاکی بحصر عقلی آنرا طبقه‌بندی کرده است و موضوع‌های هر علمی را مشخص نموده است و مسائل هر علمی را تحت عنوان همان علم قرار داده است.

در تعریف علم بیان گوید: عبارت از اداء و تقریر یک معنی است بوجه و طرق مختلف در وضوح و خفاء.

سکاکی گوید: بدرالدین بن مالک بخش سوم علوم بلاغی را بدیع نامیده است و بعد از وی خطیب قزوینی همین نام را برگزیده است.

وی بدیع را از علوم بلاغی نمی‌داند بلکه مربوط به محسنات لفظی و معنوی می‌داند. و بالاخره سکاکی نخستین کس است که بحصر عقلی منطقی علوم بلاغی را تقسیم کرد و از عبدالقاهر جرجانی پارا فراتر گذارد و ابواب و مباحث و مسائل آنرا بر مبنای عقلی و منطقی استوار کرد و همانطور که اشارت رفت علم نحو عبارت از معرفت و شناختن قواعد ترکیب کلمات است بمنظور تشکیل جملاتی که مفید اصل مقصود و معنی باشد بر اساس استقرار کلمات عرب و فایده دیگر آن احتراز از خطاء لفظی است و بحث در فاعل و مفعول و تقدیم و تأخیر آندو با یکدیگر و شرط و جواب شرط. مبتدا و خبر و غیره می‌کند تا حدودی که اصل معنی فوت نشود و حداکثر بحث از جملات و انواع آن، برخلاف علم معانی که بحث را وسیع‌تر و ممتع‌تر قرار می‌دهد^۲.

و باز همانطور که اشارت رفت علماء متبحر در نحو بطور پراکنده و غیر منظم در کتب نحوی مسائل نحوی را گسترش دادند و گاهی از حدود بحث ساده نحوی خارج

۱- رجوع شود به منطق‌المشرقیین. شیخ الرئیس ابن‌سینا - مصر ۱۹۱۰ م و رسائل

اخوان الصفا - بیروت ۱۹۵۷ - ج ۱ ص ۲۹۹.

۲- مفتاح‌العلوم سکاکی ص ۶۶۳.

شدند و همین امر نیز یکی از اسباب علل پیدایش فنی جداگانه شد .
یادآور شدیم که مصطلحات علوم بلاغی بطور تدریج پیدا شد و بمانند سایر فنون
و علوم، مسیر طبیعی خود را طی کرد تا بدرجه کمال خود رسید .

بسیاری از اصطلاحات بلاغی در سخنان جاحظ دیده می شود البته جاحظ خود
واضح همه آن اصطلاحات نبوده است و بلکه از سخن دانشمندان دیگر گرفته است .
اصطلاحاتی که جاحظ بکار برده است عبارتست از : بیان، فصاحت، بدیع، استعاره ،
کنایه، سجع ، تشبیه ، اطناب، ایجاز، ضرب مثل .

و مع ذلک به تعریف هر یک از کلمات و مفاهیم بطور کامل پرداخته است و
همه را بطور دقیق از یکدیگر جدا و ممتاز نکرده است .

ابن قتیبه نیز برخی از این اصطلاحات را در کتاب تأویل مشکل القرآن متعرض
شده است مانند مجاز ، استعاره ، مقلوب ، حذف ، کنایه ، تعریض ، مخالفت ظاهر
لفظ با معنای آن .

مبرد نیز در کتاب الکامل از اصطلاحات تشبیه ، مثل ، کنایت ، اختصار ،
استعارت ، اطناب ، تقدیم ، تأخیر ، ذکر کرده است .
ثعلب نیز از تشبیه ، استعاره ، تعریض ، حسن خروج ، ایجاز ، مجاوره الاضداد
نام برده است .

در اواخر قرن سوم هجری ابن معزز در کتاب خود (البديع) بعضی از مصطلحات
بلاغت را با تعاریف ادبی غیر فلسفی شرح داده است و استعار ، تجنیس، مطابقت ،
ردّ عجز بر صدر و مذهب کلامی و التفات و اعتراض و رجوع و حسن خروج و تأکید و
مدح و تجاهل العارف ، و «هزل یراد به الجلد» و حسن تضمین و تعریض و کنایت و افراط

۱- رجوع شود به البیان والتبیین جاحظ . اسرار البلاغة و کتاب الصناعتین : الكتابة

والشعر - ابن هلال الحسن بن عبد الله بن سهل عسکری مصر ۱۹۵۲ م

در صفت و حسن تشبیه و لزوم مالایلیزم و حسن ابتداء را مورد بحث و شرح قرار داده است .

نهایت بنحو بحث لغوی و ادبی نه فلسفی و کلامی و این وضع تا زمان سکاکی بدین منوال بود^۱ .

ابن هلال عسکری (متوفی ۳۹۵) در کتاب الصناعتین ، بسیاری از مسائل بلاغی را مطرح کرده است . ابتدا در باب بلاغت از صنعت سخن گفتن بحث کرده است و از حسن اقتباس و حسن بیان ، حسن سبک ، ایجاز ، اطناب ، سجع و تشبیه سخن گفته است و بلاغت و فصاحت را بطور دقیق تعریف کرده است .

در فصل سوم گوید « الفصل الثالث وهو القول فی تفسیر ماجاء عن الحكماء والعلماء فی حدود البلاغة »^۲ .

و بدین ترتیب مسائل و اصطلاحات فلسفی و منطقی را وارد در علوم بلاغی کرده است .

وی از گفتار اسحق بن حنین ، ابن مقفع ، عبیدالله بن زیاد بن ظبیان ، حلوانی ، عبیدالله بن سلیمان ، بختری ، فرزددق ، ابونواس ، مسلم ، ابوبکر صولی ، جعفر بن یحیی .
مسئله را مطرح کرده است که مربوط به علوم بلاغی است .

در فصل اول از باب دوم در باب کلام و اقسام آن از آراء و اقوال ادباء و حکماء مطالبی نقل کرده است .

در فصل سوم همان باب ، از اجناس کلام منظوم ، رسائل ، خطبه ها ، اشعار ، و اصطلاحاتی مانند ایجاز ، اطناب ، سجع و اوزان عروضی بحث کرده است ، در باب فصل و وصل هم مطابق آنچه تفتازانی آورده بحث دقیق کرده است .

خلاصه اینکه عبدالقاهر از مدونین و مبتکرین بسیاری از مسائل علوم بلاغی است

۱- البلاغة ص ۲۵۰ - ۳۰۰ .

۲- کتاب الصناعتین ص ۶ - ۷۰ .

وی در کتاب اسرار البلاغة که بطور قطع کامل تر از صناعتین است اهم مسائل معانی بیان را مطرح کرده است از جمله : سجع و تاریخچهٔ مختصر آنرا در کلمات قدما و ذکر نام کسانی که عبارات مسجع گفته‌اند .

انواع تجنیس ، استعارت و انواع آن ، تشبیه و ارکان و انواع آن ، در قسمت تشبیه و تمثیل و استعارت مباحث مفصل بمیان آورده است .

و دیگر ابن سنان خفاجی (متوفی ۴۶۶) است صاحب کتاب سر الفصاحة . و گفتیم تفسیر قرآن و احادیث در پیدایش علوم بلاغی بیش از هر چیزی اثر داشته است زیرا مبنای آن بر ایمان و اعتقاد است و کسانی که در این قسمتها کار کرده‌اند دقت‌های زیادتری از لحاظ فهم استعارات و تشبیهات و کنایات و محکمت و متشابهات قرآن و احادیث داشته‌اند .

مراجعه بکتاب تفسیر این مدعا را ثابت می‌کند . بطوریکه در این قسمتها کتابهای هم نوشته شده است مانند ، مجارات القرآن ، بدیع القرآن و غیره .

یکی از این کتب که پر از اینگونه اصطلاحات است ، کتات اعجاز البیان فی تأویل القرآن (یعنی سوره فاتحه) تألیف صدرالدین قونوی است (متوفی ۶۷۳) .

باتمام این احوال بزرگترین مرد علم و ادب که فنون بلاغت را بطور کامل تعریف کرده است و هر یک را از دیگری ممتاز گردانید سکاکی است (متوفی ۶۳۶) وی در کتاب مفتاح العلوم که در حقیقت جامع علوم ادبی است باختصار رؤس همهٔ مسائل ادبی را شرح داده است . قسمت اول این کتاب در صرف است که ابتدا از مخارج حروف بحث کرده است که کاملاً بحث تجویدی است و از ترخیم و تفخیم و اماله بطور مستوفی سخن گفته است .

۱- رجوع شود به اسرار البلاغة ص ۱ - ۷۶ و ...

۲- رجوع شود به اثر القرآن و تطور النقد العربی الی آخر القرآن الرابع - محمد زغلول

سلام چاپ مصر ... در مقدمه .

قسمت دوم این کتاب در رؤس علم نحو است و بالاخره بخش سوم در معانی بیان است که هر دو فن را در این قسمت تعریف نموده است و موضوعات هر یک را متمایز کرده است.

و بالاخره وارد در علم بدیع می‌شود و مسائل جالبی را مطرح می‌کند. وی تکمله^۱ در علم معانی نوشته است بنام علم استدلال و در آن فصولی از منطق را ایراد کرده است مثل باب حدود و تعاریف، نقیض، عکس قضایا و بالاخره اقیسه و بدین ترتیب رسماً و عنواناً اصول علوم منطقی را وارد در علوم بلاغی نموده است و بلکه منطق لفظی را از بخشهای علوم بلاغی می‌داند.

و سرانجام بحث از علم شعر و اوزان عروضی نموده است^۱.

و می‌دانیم که پس از وی خطیب قزوینی در مختصر تلخیص المفتاح در معانی و بیان و بدیع ابتکاراتی کرده است و بسیاری از مسائل منطقی را وارد در علم معانی بیان نموده است^۲.

و بالاخره کمال و ختام این علوم بدست سعدالدین تفتازانی شده است که بدان اشارت می‌شود.

اخوان الصفا در باب منطقیات، منطق را دو بخش کرده‌اند: منطق لفظی و منطق فلسفی مسائل مربوط بآداب و معانی و بیان و اصول را منطق لفظی نامیده‌اند در هر حال مبحث الفاظ را که گسترده همان مباحث الفاظ منطق است باضافه مسائل دیگری که از طرف خود آنها مطرح شده است جزء اصول منطق لفظی محسوب کرده‌اند^۳.

۱- سکاکی- مفتاح العلوم و رجوع شود به اعجاز البیان صدرالدین قونی.

۲- رجوع شود به مختصر تلخیص المفتاح تالیف جلال‌الدین ابوعبدالله محمد بن قاضی

القضاء سعدالدین بن محمد عبدالرحمن قزوینی.

۳- رسائل اخوان الصفا ج ۱ ص ۲۹۹ و رجوع شود به جواهر النضید خواجه شرح

علامه حلی- تهران ۱۳۱۱، و درة التاج - قطب‌الدین شیرازی - تهران ۱۳۲۰ باهتمام

آقای سید محمد مشکوة در باب الفاظ و طبقه‌بندی علوم.

در کتب متأخران مانند میر سید شریف نیز این معنی رعایت شده است.
 ابن ابی الجمهور در کتاب المجلی توجهی خاص به مبحث صناعات خمس منطق
 کرده است و تنها از اصول منطق در ابتداء کتاب خود صناعات را مورد بحث قرار
 داده است .

وی ابتدا از حروف و نقطه و خاصیت حروف شروع کرده است و حروف
 بیست و هشت گانه الف با را با جهان وجود و عوالم شهادت و غیب و ملکوت و ناسوت
 منطبق کرده است، البته می دانیم که همین کار در رسائل اخوان الصفا بطور دقیق شده
 است .

در کتاب المجلی بنقل از فتوحات، گفته شده است: که این کار یعنی توجه بعلم حروف
 ابتدا بوسیله عیسویان شده است وی بحث خطابه را بطور دقیق مورد توجه قرار داده
 است و گوید: خطابت صنعتی است که غرض از آن اقناع جمهور شنوندگان است در
 هر فنی و امتیازاتی که باجدل دارد برشمرده است.

وی در باب قیاسات مناظری و مشاجری و منافری بحث کرده است در عمود و
 اعوان سخنوری و خطابه و مبادی آن بحث کرده است .

مبادی آنرا بمانند قدما، مشهورات، مقبولات مأخوذ از انبیاء، اولیاء، ائمه،
 حکماء و شعراء می داند و بدین طریق علوم نقلی شرعی در قرون بعد نیز بطور شدیدتری
 وارد در خطابه و منطق می شود.

در باب مغالطه نیز بحث مستوفی کرده است و مواد آنرا که عبارت از مصادره
 بر مطلوب و نادرستی مقدمات و متشابه بودن آنست و بالآخره وضع لازم مقام ملزوم و
 بالعکس و وضع ما بالعرض در مقام ما بالذات و بالعکس و عدم تکرار حد وسط، وضع
 محسوس بجای معقول یا اخذ ما بالقوة مقام ما بالفعل و بالعکس، اخذ عدم ملکه مکان
 ایجاب و سلب، اخذ جزء العلة بجای علت تامه و اعتبارات دیگر بحث کرده است .

وی بادید وسیعی بکتب و مسائل مطروحه قدما در علوم مختلف نگریسته و بسیاری از جواب و سئوالها و نقوض و ایراداتی که در کتب قدما شده است و دفع دخلهای مقدر همه را از باب جدل می‌داند^۱.

وی فن جدل را که مبتنی بر مقدمات مناظری و مشاجری است بسیار آموزنده می‌داند و ما می‌دانیم که مناظره خود در طول تاریخ یکی از فنون مستقل ادب شده است. خلاصه کلام از آنچه گذشت آنکه مسائل مربوط به علم بلاغت بطور پراکنده در کتب تفسیر بوسیله مفسران صدر اسلام مطرح شده است و در کتب ادیبانی مانند جاحظ نیز مسائلی از آن مورد بحث قرار گرفته است و متدرجاً بطرف کمال و تطور رفته است تا عصر عبدالقاهر جرجانی وی اصولی از آنرا مرتب و منظم کرده و در فاصله مابین عبدالقاهر و سکاکی کتب و رسائلی در این باب نوشته شد و دانشمندان در این زمینه تحقیقاتی کردند. و هر یک از ادباء و نویسندگان با حمایت خلفا و امراء اسلامی در این راه یعنی حسن بیان و بلاغت و اقتباس روح ادبی ایرانی و بکار بردن صنایع ادبی در نثر و نظم قدمهایی برداشتند و سرانجام سکاکی علوم بلاغی را به معنی خاص مورد بحث قرار داد و اقسام سه‌گانه آنرا (معانی ، بیان ، بدیع) از یکدیگر متمایز گردانید.

وی نخستین کسی است که علوم منطقی را بالصراحة و بعنوان اصلی لازم در توجیه مسائل معانی بیانی وارد در بلاغت کرد و با روح منطقی و فلسفی خود مسائل بلاغی را تفسیر و بیان کرد^۲.

مسائل مربوط به معانی مانند: تقدیم، تأخیر، حذف، ذکر، فصل، وصل در کتب قدما بطور ساده و ادبی محض مورد بحث بود لکن پس از عبدالقاهر این مسائل بنحوی دیگر مورد بحث واقع شد که جنبه‌های منطقی در آن بیش از جنبه‌های ادبی محض مورد توجه قرار گرفت. ما در کتب نحوی قدما همین مسائل را می‌بینیم که مورد

۱- اساس الاقتباس خواجه طوسی قسمت اول مباحث الفاظ و اقسام دلالات.

۲- رجوع شود به دلائل الاعجاز ص ۲۲، ۷۵.

بحث واقع شده است و تا حدودی هم توجهی به بحث معنوی آنها شده لکن نه آنطور که از عبدالقاهر و سکاکی به بعد .

در کتاب دلائل الاعجاز اگر خوب بنگریم این مسائل با اینکه بطور دقیق مورد بحث واقع شده است مع ذلک آن جنبه های منطقی که بعدها بوسیله سکاکی و سعد تفتازانی بدانها داده شده است دیده نمی شود . در پایان بطور اختصار بعضی از این مسائل را از کتابهای مختصر المعالی و مطول ذکر می کنیم و بحث را خاتمه می دهیم .

در باب مسند و مسند الیه در کتب نحو از لحاظ شکل کلمه و ترکیب آن و رعایت اعراب بحث می شود و بجز اینکه موارد تقدیم و تأخیر فاعل و مفعول را بایکدیگر ذکر می نمایند و احیاناً سبب آنرا هم بیان می کنند توجه کاملی به تغییرات معنوی که ازین عمل حاصل می شود نداشته و ندارند . لکن در علوم بلاغی برای هر یک ازین اوضاع و احوال فوایدی بر شمرده اند و امثله و شواهدی برای اثبات مدّعی خود در موارد مختلف ذکر کرده اند^۱ .

و بر این مبنی قواعدی یافته اند از جمله گفته اند «تقدیم ماحقه التأخیر یفید الحصر» .
و «إنّ التقدیم یفید التخصیص» مانند «ماقام الازید» و «ان علینا جمعه و قرآنه ثم ان علینا بیانه» و «ایک نعبدو ایکنستعین» و «التقدیم یفید الاختصاص ان جاز تقدیر کون المسند الیه فی الاصل مؤخرآ علی انّه فاعل معنی فقط لالفظاً ، و الا فلا یفید التقدیم الا تقویّ الحکم ولکونه ای التقدیم اعون علی المراد بهما ای بهدین التکبیر لان الغرض منها اثبات الحکم بطریق الکنایة الّتی هی ابلغ من التصریح»^۲ .

و گاهی مسند الیه که بوسیله کلمه «کل» مسوّراست ، مقدم می شود بر مسندی که مقرون بحرف نفی است تا دلالت بر عموم کند مانند «کل انسان لم یقم» برخلاف موردی که مؤخر باشد مانند «لم یقم کل انسان» که در این صورت افاده نفی حکم می کند از جمله

۱- رجوع شود به دلائل الاعجاز ص ۴۲ . اسرار البلاغة در مقدمه و ص ۶ .

۲- رجوع شود به مختصر المعانی ص ۴۴ .

افراد نه از هر فرد فرد .

اما حذف مسندالیه ممکن است از جهت احتراز از عبث باشد در صورتیکه قرینه باشد مبنی بر آنکه نیازی به ذکرش نیست . و ممکن است از جهت آن باشد که واگذار بدرك و حدود خرد شنونده شود و در حقیقت بموجب حکم خرد باشد که قوی تر از لفظ است بدین معنی که شنونده خود به قلم و خردش دریابد . مانند جمله « قلت علیل » در پاسخ کسی که گوید « کیف انت » و ممکن است که جهت آزمایش مقدار و اندازه هوش شنونده باشد و ممکن است از جهت آن باشد که گوینده نمی خواهد نام مسندالیه را ذکر کند از لحاظ عظمت او یا خردی وی و ممکن است از این جهت باشد که هر گاه بخواهد بتواند منکر شود . و غیر ذلک .

و هم چنین ذکر مسندالیه نیز برای حصول فوایدی است .

اول آنکه اصل در آن و سایر ارکان ترکیب ذکر است ، دوم برای آنکه قرینه در عبارت نیست که ذکر نکردنش مانعی نداشته باشد و شنونده خود دریابد ، سوم اشعار باینکه شنونده بلید و کودن است ، چهارم جهت توضیح و تقریر زیادت ، پنجم جهت اظهار عظمت آن ، ششم اهانت و تحقیر آن در صورتیکه نام او مشعر بر اهانت باشد مانند « السارق اللئیم حاضر » ، هفتم لذت بردن از نامش : . . و موارد و حالاتی دیگر که هم برای مسند ذکر شده است و هم برای مسندالیه .

در باب کلام و تعریف جمله در نحو تنها گفته شده است که کلام گفتاری است مفید بالقصد و جمله عبارت از فعل و فاعل است . مانند « قام زید » یا مبتدا و خبر است مانند « زید قام » و جملات بر چند قسم اند :

جمله صغری ، جمله کبری ، جمله معترضه ، جمله تفسیری ، جمله خبریه ، جمله شرطیه ، جمله انشائیة و ...

لکن در باب معانی بیان جملات مختلف مورد دقت قرار گرفته است و ایراد هریک

ازین جملات را جهت فوایدی و افاده غرضی می‌دانند^۱.

« فالکلام ان كان لِنِسْبته خارج في احد الازمنة الثلاثة ای تكون بين الطرفين في الخارج نسبة ثبوتية او سلبية تطابقه او لا تطابقه ...) در این صورت جمله خبریه است و الا انشائیة است .

و « الخبر لا بدله من مسندٍ ومسند اليه » .

سپس از لحاظ اوضاع و احوال معانی بارعایت حدود منطقی جمله خبریه را مورد بحث قرار داده است .

« والمسند قد يكون له متعلقات اذا كان فعلاً او في معناه » .

« وكل من الاسناد والتعليق اما بقصرٍ او بغير قصرٍ » .

« وكل جملة قرّنت باخرى اما معطوفة عليها او غير معطوفة » .

« والكلام البليغ اما زائد على اصل المراد لفائدة او غير زائد » .

وگویند در هر حکمی خبری ، وجود موضوعی لازم است زیرا ثبوت چیزی برای چیزی فرع ثبوت مثبت له است و بحث مفصلی در انواع فائده‌ها که از اسناد حاصل می‌شود کرده‌اند که اگر مخاطب عالم بحکم باشد لازم فائده خبر است و اگر عالم بحکم نباشد افاده خبر است .

اگر منکر باشد تأکید لازم است و اگر منکر نباشد و خالی الذهن باشد بدون تأکید آید و همینطور گاهی مخاطب عالم را بمنزله جاهل فرض می‌کنند از جهت عدم توجه بمفاد علم خودش .

جملة انشائی هم اقسامی دارد .

و اسناد هم اعم از خبری یا انشائی گاهی اسناد حقیقی است که اسناد بماهوله باشد

مانند « انبت الله البقل » البته نزد مؤمنین بخدا، و یا مجازی است .

مجاز هم یا عقلی است یا حکمی .

سپس بحث در ملاحظات فعل کرده است^۱.

در باب ایجاز و اطناب در کلمات ادباء و نحویان مسائلی بطور ساده مطرح شده است بعنوانین مختلف دیگر، نه بدان نحو که دانشمندان علوم بلاغت مورد توجه قرار داده‌اند:

بطور خلاصه در باب ایجاز و اطناب و مساوات گفته‌اند:

اولاً ایجاز و اطناب دو امر نسبی است که ضابطه و قاعده کلی ندارد و هر سخنی ممکن است نسبت به سخن دیگر مشابه آن که مفید همان معنی باشد موجز باشد و نسبت به سخن دیگر مطنب باشد و برعکس بدین سبب نمی‌توان حدود و ثغور آنرا معین کرد مگر آنکه واگذار بعرف شود، آن مقدار که در مکالمات و محاورات روزانه لازم است حد متوسط و مساوات است، و زائد بر آن اطناب است و کمتر از آن ایجاز است.

پس مساوات اداء مقصود است به الفاظی که بدلالات مطابقه مفید همان معنی و مقصود لازم و کافی باشد، نه زیاده‌تر و نه کمتر و گویند: از اطناب مملّ و ایجاز مخلّ باید احتراز کرد. مگر آنکه بعضی موارد ممکن است اطناب مطلوب باشد و برای فوایدی باشد که در این صورت نیکو است و همینطور ممکن است موردی ایجاب کند که سخن خیلی موجز گفته شود که در این صورت سخن تا حدود ممکن باید موجز باشد.

و ایجاز را هم بر دو قسم کرده‌اند یکی ایجاز قصر و آن در صورتی است که سخن ابتداءً موجز آورده شود نه ابتدا مطنب بوده و سپس چیزی از آن حذف شده باشد مانند « و لكم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب » که معنای بسیار در الفاظ کم گنجانیده شده است.

و در ایجاز حذف گاهی محذوف جزء جمله است مانند « و اسئل القرية » یعنی « اهل قریه . » و گاه صفت و گاه موصوف است و حذف هم برای فوایدی است: اطناب هم یا ایضاح بعد از ابهام است که در حقیقت معنی مراد را در دو صورت

۱- رجوع شود به مطول ص ۲۹، ۳۱، ۳۸.

مختلف نشان می‌دهد ، یکی بطور مبهم و یکی دیگر روشن تر . یا برای تکمیل لذت است ، مانند « رَبُّ اشْرَحَ لِي صَدْرِي » . و فوائدی بسیار دیگر^۱ .

در باب استعمالات مجازی و انواع علاقات مجاز در نحو کمتر بحث شده است حتی بطور ساده ادبی . لکن در باب منطق و صناعات نحس بسیار مورد توجه است بویژه در مغالطه .

در معانی بیان این مسئله بطور تفصیل مورد بحث و توجه واقع شده است و برای مجازات اهمیتی بسیار قائل اند . مسئله حقیقت و مجاز در علم بیان مورد بحث قرار گرفته است و گویند هر گاه مقصود اصلی از اطلاق لفظی معنی حقیقی و موضوع له خود باشد . حقیقت است و الا مجاز .

و بطور کلی گفته‌اند علم بیان معنی واحد را بعبارات مختلف ادا می‌کند مثلاً در شجاعت زید یکبار گفته می‌شود « زید مانند شیر است » و یکبار گفته می‌شود « زید دلیر است » و یکبار گفته می‌شود « زیند شیر است » و یکبار گفته می‌شود « شیری را در خانه دیدم » و موضوع این فن مجازات و کنایات است .

هر گاه لفظ بر موضوع له خود دلالت کند حقیقت است و الا مجاز است .
و اگر مقصود اصلی از اطلاق لفظی نه معنی حقیقی باشد و نه معنی مجازی آنرا کنایت گویند .

حقیقت و مجاز هر یک منقسم می‌شوند به لغوی ، شرعی ، عرفی (عرف خاص یا عام) .

حقیقت لغوی چون استعمال شیر در حیوان خاص .

مجاز لغوی چون استعمال شیر در مرد شجاع .

حقیقت شرعی چون صلوة در ارکان مخصوص .

مجاز شرعی چون استعمال صلوة در دعاء .

حقیقت عرفی خاص، چون استعمال فعل در کلمه مخصوص .
 و هر یک از حقیقت و مجاز منقسم می‌شوند بمفرد و مرکب .
 حقیقت مرکبه مثل استعمال جمله خبریه در اسناد خبری و انشائیه در انشاء و مجاز
 مرکب برخلاف آنست .

مجاز مفرد منقسم می‌شود باستعاره و مجاز مرسل .

مجاز مرکب هم منقسم بدین دو قسم می‌شود .

هرگاه مجاز مرکب مبنی برعلاقه مشابهت باشد آنرا استعاره تمثیلیه نامند .

هرگاه مبنی برعلاقه مشابهت نباشد مجاز مرسل است .

در مجاز لازم است قرینه و علقه باشد که لفظ را از معنای حقیقی خود بسوی

معنی مجازی منصرف نماید، و بطور کلی فائده مجاز یا از جهت زیبایی و عذوبت لفظ است

یا برای افاده تعظیم است یا تحقیر یا مبالغه و یا غیر آنها .

و بالاخره بعضی از مجازات مبتنی بر تشبیه اند اعم از آنکه اداه تشبیه در آنها ذکر

نشده باشد که استعاره است و یا مذکور باشد .

بعضی از علاقات مجاز بطور خلاصه عبارتند از علقه سببیت و مسببیت ،

مشابهت ، تضاد ، کل و جزء ، علقه مایوئل ، علقه ماکان ، ظرف و مظروف و

علاقاتی دیگر .

تشبیه را نیز ارکانی است که عبارت از دو طرف تشبیه یعنی (مشبه و مشبه به) و وجه

شبه یا جامع و ادات تشبیه است .

دو طرف تشبیه گاه هر دو حسبی اند و گاه هر دو عقلی اند یا یکی حسبی و دیگری

عقلی است . در حسیات هم یا از نوع مبصرات است یا مسموعات ، یا مذوقات یا

مشومات یا ملموسات .

دیگر آنکه طرفین تشبیه مفرد باشد و یا مرکب و یا یکی مفرد و دیگر مرکب باشد

جامع هم یا عقلی است یا غیر عقلی :

« والجامع بین الشئین اما عقلی بان یکون بینهما اتحاد فی التصوّر او ثمائل فان العقل بتجريد المثلین عن التشخیص فی الخارج یرفع التعدد بینهما فیصیران متحدین و ذلك لان العقل یجرّد الجزئی الحقیقی عن عوارضه المشخّصة الخارجیه و ینتزع منه المعنی الکلّی فیدرکه علی ما تقرّر فی موضعه »^۱.

« ولصاحب علم المعانی فضل احتیاج الی معرفة الجامع لان معظم ابوابه الفصل والوصل و هو مبنی علی الجامع لاسیما الجامع الخیالی فان جمعه علی مجری الالف والعادة بحسب انعقاد الاسباب فی اثبات الصور فی خزانه الخیال و تباین الاسباب ممّا یفوته الحصر ».

در فرق بین مجاز و کنایت گویند « و فرق بین المجاز والکنایه بان الانتقال فی الکنایه من اللّازم الی الملزوم کانتقال من طول النجاد الی طول القامة و فی المجاز الانتقال من الملزوم الی اللّازم کانتقال من الغیث الی النبت و من الاسد الی الشجاعة و هذا فی الالزام ظاهرة فانه یجوز ان یکون للشیء لوازم متعدده بعضها اقرب الیه من بعض و أسرع انتقالاً منه الیه لقله الوسائط فیمکن تأدیة الملزوم بالالفاظ الموضوعه لهذه اللوازم المختلفه الدالة علیه و وضوحاً و خفاءً ».

و بالآخره مجازات را انواعی است و همین طور استعارات را .

در باب فصل و وصل آنچه در کتب قواعد نحوی آمده است در باب ضمیر فصل

و عماد و حروف عاطفه است بانوجه بمعانی هریک و موارد عطف بطور کلی^۲.

لکن در علوم بلاغی ابتدا بنحو دقیق و منطقی جملات متعاطفه را بررسی کرده اند و گویند : نسبت میان فصل و وصل از قبیل نسبت عدم و ملکه است و برای وصل فوائدی بر شمرده اند و مواردی را بر حسب ادات آن ذکر کرده اند از قبیل واو، فاء، ثم ، حتی ، بل ، او ، لا ، لکن .

۱- مختصر المعانی ص ۱۰۳ ، ۱۰۵ .

۲- مختصر المعانی ص ۱۳۳ .

و برای هر یک موقعی و مقامی ذکر کرده‌اند. مثلاً اگر جمله دوم معلول جمله اول باشد با فاء آید. مانند «أوجد الله النار فاحرق» و مواردی دیگر.

وبالآخره برای دو جمله از لحاظ لزوم اتصال و انقطاع شش حالت برشمرده‌است.

۱- کمال انقطاع بلاایهام ۲- کمال اتصال ۳- شبه کمال انقطاع ۴- شبه کمال

اتصال ۵- کمال انقطاع با ایهام. ۶- حد متوسط بین کمالین.

و همین‌طور در مبحث تکلم و خطاب و غیبت بطور دقیق بحث شده‌است و انصراف

از حالات مختلف را بحالات دیگر از مسائل مهم بلاغی شمرده‌اند و برای آنها از قرآن و اخبار مثال آورده‌اند.

از تکلم بخطاب مانند «و مالی لا اعد الذی فطرنی والیه ترجعون».

از خطاب به تکلم مانند «ایاک نعبد و ایاک نستعین».

از تکلم به غیبت مانند «انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر».

از خطاب به غیبت مانند «حتی اذا کنت فی فلک و جریں بهم».

از غیبت به تکلم مانند «الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحاباً فسقناه».

از غیبت به خطاب مانند «مالک یوم الدین ایاک نعبد».

و همین‌طور در بابهای تغلیب، تعریض، ایماء و انواع مجازات و وجه شبه‌ها و

باب قصر بنحو دقیق بر مبنای اصول فلسفی بحث کرده‌اند.

پرتال جامع علوم انسانی و مطبوعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- رودکی و مولوی و حافظ

مطالعه عروضی اشعار سه تن از شعرای ایران، رودکی و مولوی و حافظ اهمیت خاص دارد رودکی نماینده وضع عروض ایران در آغاز دوره اسلامی و در حقیقت در دوره تحول شعر فارسی از زبان پهلوی به پارسی دری است. مولوی و حافظ هر یک نماینده اوج ترقی عروضی ایران هستند، مولوی از حیث تعدد اوزان و حافظ از حیث انتخاب خوشاهنگترین آنها. نکته جالب این است که هر سه این شاعران بزرگ بنحوی با علم موسیقی (برادر توأم عروض) آشنا بوده اند. رودکی چنگ مینواخت. مولوی چنانکه از اشعارش منجمله غزل با مطلع:

ای چنگ پرده های سپاهانم آرزوست

وی نای ناله خوش سوزانم آرزوست

برسیاید، آهنگهای ایرانی را دقیقاً میشناخت و محتملاً آهنگ ساز نیز بوده است. حافظ نیز به تکرار خود را «خوش لهجه» و «خوش آواز» خوانده به «قول و غزل» خود اشاره کرده است و «مغنی نامه» که شاهکار اوست بر اساس شش نغمه موسیقی ساخته شده است. لازم به تذکار نیست که هر سه نابغه تسلط بی منتها بر دقایق علم عروض داشته اند.

۲- فقدان متن کامل و صحیح:

جای تأسف است که متن صحیح و کامل هیچیک از این سه شاعر در دست نیست. از

اینرو نتایج هر تحقیقی که براساس متون موجود بعمل بیاید باید ناچار ناقص و مشروط تلقی گردد و حاشیه اشتباهی برای محسوب داشتن بعضی از اشعار غیر اصیل و به حساب نیاروردن بعضی اشعار اصیل در نظر گرفته شود.

۳- عروض حافظ:

مطالعه عروضی حافظ از مطالعه عروضی هر دو شاعر دیگر ساده تر و آسانتر است. هنر خاص حافظ در حسن انتخاب مردم پسندترین و خوشاهنگترین اوزان بوده است بهمین علت نیز به اوزان نادر شعر نساخته است وعده اوزان او کمتر از عده اوزان رودکی یا مولوی است. بنابراین مقدمات از تحقیق حاضر جز آنکه ضمیمه نسبتاً مفیدی برای هر یک چاپ حافظ تهیه کند و یافتن جواب رابه سوالات ساده مربوط به اشعار هموزن حافظ تسهیل نماید توقعی نباید داشت.

۴- سه نوع فرمول

برای پایه های عروضی

فرمولهای عروضی اوزان را در این مقاله بوسیله افاعیل سنتی عروضی نشان داده ام تا نتیجه تحقیق چندان نا آشنا نباشد. ولی اینجا ناگزیرم عقیده ای را که در چند جای دیگر اظهار کرده ام تکرار کنم. چنانکه همه میدانیم فرمولهای سنتی این افاعیل فقط بر اثر نحوی بودن خلیسل بن احمد تحت تأثیر مصطلحات نحو عربی قرار گرفته، به عبارت دیگر براساس فاعیلین و لام تنظیم شده است.

جدول ۱- پایه‌های عروضی فارسی

فارسی	سنّتی	عددی : از راست به چپ
تتن تن تن	مفاعیلن	۳۳۳۲
تتن تتن	مفاعلن	۳۲۳۲
تن تتن تن	فاعلاتن	۳۳۲۳
تتتن تن	فعلاتن	۳۳۲۲
تن تن تتن	مستفعلن	۳۲۳۳
تن تن تّ	مستفعل'	۲۲۳۳
تن تّتن	مفتعلن	۳۲۲۳
تن تن تن	مفعولن	۳۳۳
تتن تن	فعلون	۳۳۲
تن تتن	فاعلن	۳۲۳
تّتن	فعلن	۳۲۲
تتن تن تتن	مفاعیلتن	۳۳۳۳۲
تتن تّتن تن	مفاعلاتن	۳۳۲۳۲
تتن تّتن	مفاعلتن	۳۲۲۳۲
تن تتن تتن	فاعلاتتن	۳۲۳۲۳
تّتن تن تن	فعلاتتن	۳۳۳۲۲
تّتن تن	فعلاتتن	۳۲۳۲۲
تن تن تتن تن	مستفعلاتن	۳۲۲۳۳
تن تن تّتن	مستفعلتن	۳۲۲۳۳
تن تّتن تن	مفتعلاتن	۳۳۲۲۳

۵- زائد بودن مبحث زحافات

توجه شود که هفت پایه اول چهارسیلابی

ولی این فرمولها (مانند مفاعیلن و فاعلن و مستفعلاتن) امروزه دیگر رضایت بخش نیست، در عروض فارسی منحصراً با دوسیلاب یکی کوتاه (دوحرفی) و دیگری دراز (سه‌حرفی) سروکار داریم. اگر سیلاب کوتاه را بوسیله ت مفتوح و سیلاب دراز را بوسیله « تن » (چنانکه در موارد متعدد در اشعار مولوی و دیگران عمل شده است) نشان بدهیم از نظر عروضی پیشرفت بزرگی است زیرا فرمولها ساده‌تر و دقیقتر میشوند، ارتباط آهنگی میان « افاعیل » را خیلی بهتر نشان میدهند و بالاخره یاد گرفتن آنها برای دانشجویان بسیار آسانتر میشود.

اما معتقدم که باید پارا از ت و تن نیز فراتر بگذاریم و عدد ۲ را برای سیلاب کوتاه و عدد ۳ را برای سیلاب دراز در سرتاسر عروض خود مان بکار ببریم. در این صورت فرمولهای عروضی، دقت ریاضی پیدا خواهد کرد. ضمناً ساده‌تر خواهد بود که این اعداد را (برخلاف عادتی که اکنون برای نوشتن اعداد از چپ بر راست در خط عربی داریم) از راست به چپ بنویسیم تا تطبیق سیلابهای لفظ شعر با سیلابهای وزن عروضی در ضمن تقطیع آسانتر شود.

بنابراین ملاحظات جدول تطبیقی شماره ۱ را از افاعیل زنده و فعال عروضی فارسی (که مجموع عدد آنها بیست است) تنظیم کرده در یک ستون معادل هر یک از آنها را بر اساس ت و تن و در ستون دیگر بر اساس ۲ و ۳ عرضه میداریم تا خوانندگان در ترجیح هر یک از این سه نوع فرمول عروضی مطابق سلیقه و قضاوت خود عمل کنند.

که میتوان حق مطلب را درباره عروض حافظ با تنظیم شش جدول و بعضی توضیحات چنانکه ذیلا خواهد آمد ادا کرد .

۷- نخستین پایه عروضی

اگر فقط نخستین پایه عروضی را اساس قرار بدهیم اوزان اشعار حافظ به ده گروه بشرح جدول شماره ۲ تقسیم میشود .

۸- اهمیت نیم مصرع در عروض فارسی

ولی تصور من این است که طبقه بندی

هستند و چهار پایه بعد سه سیلابی و نه پایه آخر پنج سیلابی . سوای اینها فقط سیلابهای محذوف که در هر صورت باقی مانده یکسی از همین پایه ها است در اوزان فارسی وارد هستند در هیچ زمانی هیچیک از این پایه ها به پایه دیگری تبدیل نمیشود از اینرو بحث ممل زحافات (که در عروض سنتی تفصیل و اهمیت فراوان دارد) اصلا در عروض علمی پیش نمیآید .

جدول ۲ - گروههای اوزان شعری حافظ بر اساس نخستین پایه عروضی

گروه	پایه اول	پایه دوم	پایه دوم	پایه دوم
۱	مفاعیلن	فاعیلن یا :	فاعلن	
۲	مفاعلن	فعلاتن		
۳	فاعلاتن	فاعلاتن		
۴	فعلاتن	فعلاتن یا :	مفاعلن	
۵	مستفعلن	مستفعلن یا :	فعولن	
۶	مستفعلن	مفعولن		
۷	مفتعلن	مفتعلن یا :	مفاعلن یا :	فاعلن
۸	فعولن	فعولن		
۹	فعلاتتن	فعولن		
۱۰	مستفعلاتن	مستفعلاتن		

۶- جداول و فهرستها

اوزان بر اساس نخستین پایه عروضی هرچند مفید است مکفی نیست و طبقه بندی بر اساس نخستین پایه های دو گانه عروضی (وبه عبارت دیگر بر اساس نیمه مصرع) دقیقتر و روشنتر است . به این ترتیب اوزان شعری حافظ به پانزده گروه به شرح جدول شماره ۳ تقسیم میشود .

باری با استفاده از تجربه ای که در نتیجه نگارش مقالات « عروض سولوی » (در نشریه دانشگاه پهلوی « خرد و کوشش »، اردیبهشت ۱۳۴۹) و « عروض رودکی » (همان نشریه، آبان ۱۳۴۹) برای من حاصل شد معتقدم

جدول ۳ - گروه‌های اوزان شعری حافظ
بر اساس پایه‌های دو گانه عروسی

جدول ۴ - اوزان دیوان حافظ

گروه	پایه اول	پایه دوم
۱	مفاعیلن	مفاعیلن
۲	فاعن	مفاعیلن
۳	مفاعیلن	فاعن
۴	فاعلاتن	فاعلاتن
۵	فاعلاتن	فاعلاتن
۶	فاعلاتن	مفاعیلن
۷	مفاعیلن	مفاعیلن
۸	مفاعیلن	فاعلاتن
۹	فاعلاتن	فاعلاتن
۱۰	مفاعیلن	فاعلاتن
۱۱	مفاعیلن	فاعلاتن
۱۲	فاعلاتن	فاعلاتن
۱۳	مفاعیلن	مفاعیلن
۱۴	مفاعیلن	مفاعیلن
۱۵	مفاعیلن	مفاعیلن
۱۶	مفاعیلن	مفاعیلن
۱۷	مفاعیلن	مفاعیلن
۱۸	مفاعیلن	مفاعیلن
۱۹	مفاعیلن	مفاعیلن
۲۰	مفاعیلن	مفاعیلن
۲۱	مفاعیلن	مفاعیلن
۲۲	مفاعیلن	مفاعیلن
۲۳	مفاعیلن	مفاعیلن
۲۴	مفاعیلن	مفاعیلن

۹- تفاوتها و شباهتها

به این ترتیب اوزانسی که هر یک از نخستین دو پایه آنها بایکدیگر تفاوت دارد در گروه‌های جدا گانه قرار میگیرند و اوزان همگروه

مرا می بینی و دردم زیادت می کنی دردم
مرا عهدیست با جانان که تاجان در بدن دارم
به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
اگر برخیزد از دستم که با دلدار بنشینم
صلاح از ماچه بیجوئی؟ که سستان را صلا گفتیم
بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
مرا چشمی است خون افشان زدست آن کمان ابرو
سحر بآباد می گفتم حدیث آرزومندی
زکوی یار میاید نسیم باد نوروزی
هواخواه توأم جانا و میدانم که میدانی

قطعات

درین ظلمت سراتاکی به بوی دوست بنشینم
وزن ۲ - مفاعیلن : مفاعیلن . مفاعی (=فعولن)
خم زلف تو دام کفرو دین است
دل من در هوی روی فرخ
جمالت آفتاب هر نظر باد
سحر بلبل حکایت با صبا کرد
دل از من برد و روی از من نهان کرد
خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد
مسلمانان مرا وقتی دلی بود .
الای طوطی گویای اسرار
شب قدر است وطی شد نامه هجر
خوشا شیراز و وضع بی مثالش
ببرد از من قرار و طاقت و هوش
زدست کوتاه خود زیر بارم
به تیغم گر کشد دستش نگیرم
مزن بردل ز نوک غمزه تیرم
خدارا کم نشین با خرقة پوشان
چو گل هر دم به بویت جامه برتن
وصال او ز عمر جاودان به
سحر گاهان که معمور شبانه

منحصر به آنها که هر دو پایه نخستین
عروضی آنها عیناً با یکدیگر مطابقت دارد
میشوند . البته بعضی از این اوزان همگروه
ممکن است از حیث حذف عروضی با یکدیگر
تفاوت داشته باشند ولی همین همگروهی
کمک میکند به اینکه نوع حذف عروضی که
هر وزنی را از وزن دیگر همگروه خودش جدا
میکند روشن شود . بنابراین مقدمات طرح کامل
عروضی دیوان حافظ را میتوان به نحو جدول
شماره ۷ ارائه کرد .

بر اساس جدول شماره ۷ یعنی با حفظ
همان گروهها و شماره ها برای اوزان جدول
غزلها و سایر اشعار هموزن حافظ را میتوان به
نحو ذیل تنظیم کرد .

گروه ۱ - مفاعیلن . مفاعیلن

وزن ۱ - مفاعیلن ، مفاعیلن : مفاعیلن . مفاعیلن

الایا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

مدام مست میدارد نسیم جعد گیسویت

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد .

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد .

هر آنکو خاطر مجموع و یار نازنین دارد .

صبا وقت سحر بوئی ز زلف یار میاورد .

دلیم جز مهر مهرویان طریقی بر نمیگیرد .

دسی باغم به سر بردن جهان یکسر نمیآورد .

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند

دلا چندم بریزی خون ز دیده شرم دار آخر

شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش

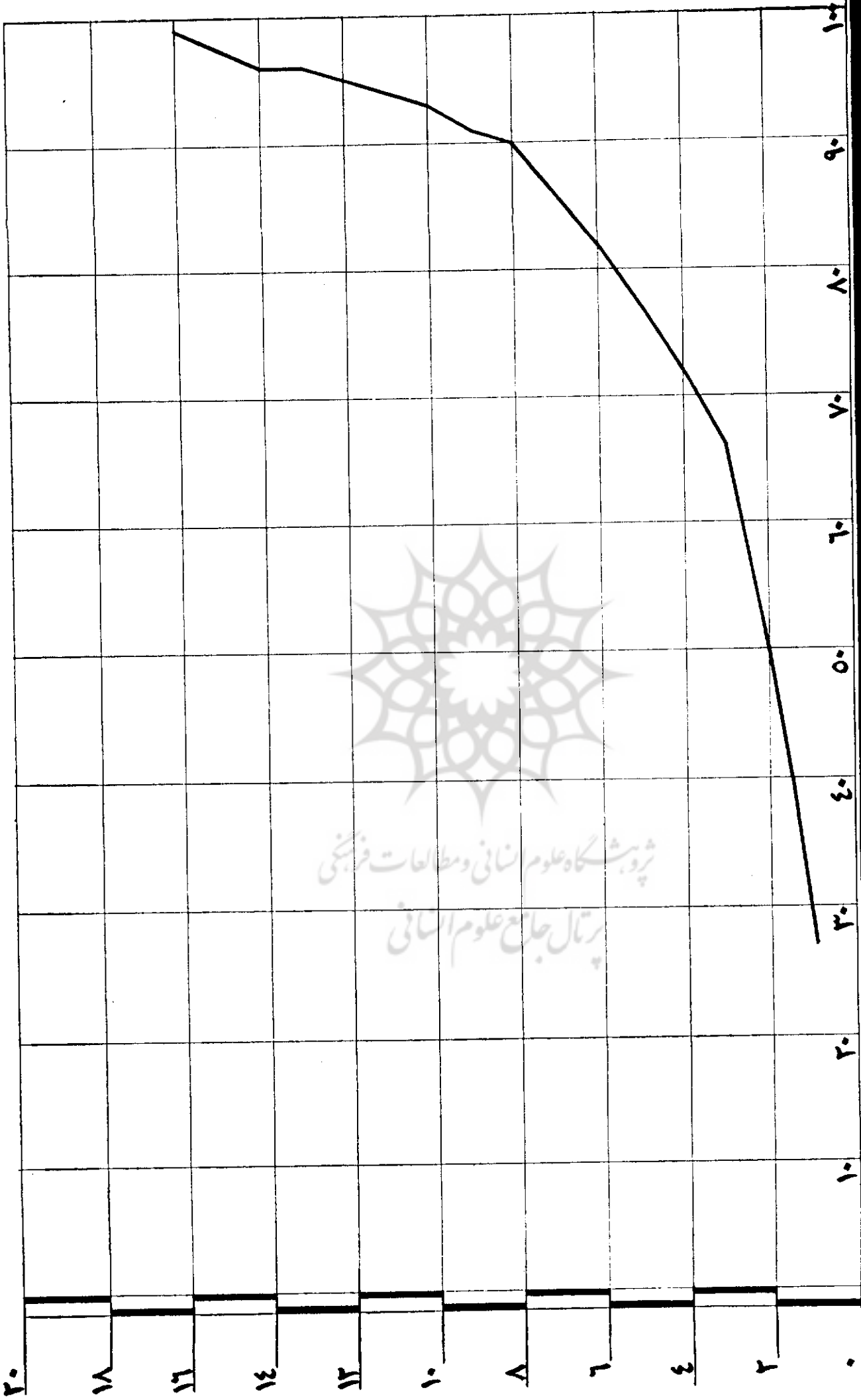
کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش

جدول ۶ - اوزان شعری حافظ برحسب کثرت موارد استعمال

شماره ترتیب	شماره وزن	وزن	عده غزلها	مجموع درصدها
۱	۱۱	فعلاتن ، فعلاتن : فعلاتن ، فعلمن	۱۴۳	۲۷
۲	۶	مفاعلمن ، فعلاتن : مفاعلمن ، فعلمن	۱۲۵	۵۱
۳	۱۲	لاتن ، مفاعلمن : فعلاتن ، مفاعلمن	۷۷	۶۶
۴	۸	فاعلاتن ، فاعلاتن : فاعلاتن ، فاعلمن	۳۴	۷۲
۵	۱	مفاعیلین ، مفاعیلین : مفاعیلین ، مفاعیلین	۲۵	۷۷
۶	۲	مفاعیلین : مفاعیلین ، فعولن	۲۵	۸۲
۷	۱۴	مستفعلن ، فعولن : مستفعلن ، فعولن	۲۱	۸۶
۸	۱۰	لاتن ، فعلاتن : فعلاتن ، فعلاتن	۱۸	۹۰
۹	۷	فعلاتن : مفاعلمن ، فعلمن	۹	۹۱
۱۰	۹	فاعلاتن : فاعلاتن ، فاعلمن	۹	۹۳
۱۱	۱۸	مفتعلن ، مفاعلمن : مفتعلن ، مفاعلمن	۶	۹۴
۱۲	۱۵	مستفعل ، مفعولن : مستفعل ، مفعولن	۵	۹۵
۱۳	۲۲	فعلاتتن ، فعولن : فعلاتتن ، فعولن	۴	۹۶
۱۴	۴	مفاعلمن ، فعلاتن : مفاعلمن ، فعلاتن	۳	۹۶
۱۵	۲۳	عولن : فعلاتتن ، فعولن	۳	۹۷
۱۶	۲۴	مستفعلاتن ، مستفعلاتن	۳	۹۸
۱۷	۵	لن ، فعلاتن : مفاعلمن ، فعلاتن	۳	۹۸
۱۸	۱۳	مستفعلن ، مستفعلن : مستفعلن ، مستفعلن	۲	۹۹
۱۹	۱۹	مفتعلن ، فاعلمن : مفتعلن ، فاعلمن	۲	۹۹
۲۰	۳	فاعلمن ، مفاعیلین : فاعلمن ، مفاعیلین	۱	۹۹
۲۱	۱۷	مفتملمن : مفتعلن ، فاعلمن	۱	۹۹
۲۲	۲۰	فعولن ، فعولن : فعولن ، فعولن	۱	۹۹
۲۳	۲۱	فعولن ، فعولن : فعولن ، فعولن	۱	۱۰۰
۲۴	۱۶	لن ، مفتعلن : مفتعلن ، مفتعلن	وزن رباعی است و با حساب غزلها ارتباطی ندارد.	

تقریباً چهار پنجم دیوان حافظ را غزل‌های او تشکیل می‌دهند. اگر حساب خود را منحصر به غزل‌های او کنیم

جدول اوزان شعری او به ترتیب کثرت موارد استعمال چنین خواهد بود



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

افقی : از چپ خواننده به راست . درصد غزلهای حافظ که به مجموع اوزان تا نقطه منظور روی خط نمودار ساخته شده است .
عمودی : از پایین به بالا . عدد اوزان غزلهای حافظ از ۱ تا ۲۳ به ترتیب نزولی کثرت موارد استعمال . (براساس مطالب و ارقام جدول ۶)

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
خیال روی تو در هر طریق همزه ماست
بیا که قصرامل سخت سست بنیاد است
اگر چه باده فرحبخش و باد گلپیز است
کنون که در کف گل جام باده صاف است
درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است
به دام زلف تو دل مبتلای خویشان است
منم که گوشه میخانه خائقه من است
زگریه مردم چشم نشسته در خون است.
نخدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست
به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست
شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
به کوی میکده هر سالکی که ره دانست
رواق منظر چشم من آشیانه توست.
سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست
اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادیست
بنال بلبل اگر با منت سریار یست
جز آستان توأم در جهان پناهی نیست.
کنون که میدمد از بوستان نسیم بهشت
هر آن خجسته نظرکز پی سعادت رفت
شنیده ام سخن خوش که پیرکنعان گفت
چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت
بین هلال محرم ، بخواه ساغر راح
شراب و عیش نهان چیست ؟ کار بی بنیاد
اگر زکوی تو بوئی به من رساند باد
تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد
بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد
همای اوج سعادت به دام ما افتد
کسی که حسن خط دوست در نظر دارد
دلی که غیب نمای است و جام جم دارد

لبت می بوسم و در میکشم می
سبت سلمی بصدغیها فزادی
بروز اهد به اسیدی که داری
بیا ، با ما مورز این کینه داری
سلمی منذ حلت بالعراقی
سلام الله ، کرا لیلیالی
سحر که رهروی در سرزمینی

قطعات

در بغا خلعت حسن و جوانی
بهاء الحق والدین طاب مشواه
برادر خواجه عادل طاب مشواه
دلا دیدی که آن فرزانه فرزند

مثنویها

الای آهوی وحشی کجائی ؟
درین وادی به بانگ سیل بشنو
گروه ۲ - فاعلن ، مفاعیلن
وزن ۳ - فاعلن . مفاعیلن : فاعلن . مفاعیلن
وقت ، را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
گروه ۳ - مفاعیلن . فعلاتن
وزن ۴ - مفاعیلن . فعلاتن : مفاعیلن . فعلاتن
چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید
خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم
اتت روائح رندالحمی وزادغراسی
نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی
وزن ۵ - لن . فعلاتن : مفاعیلن . فعلاتن
روشنی طلعت تو ماه ندارد
برسر آنم که گرز دست برآید .
وزن ۶ - مفاعیلن . فعلاتن : مفاعیلن . فعلاتن
صلاح کار کجا و من خراب کجا ؟
صبا به لطف بگو آن غزل رعنا را
خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت

جهان برابروی عید از هلال و سمه کشید
 بیا که رایت منصور پادشاه رسید
 معاشران ز حریف شبانه یاد آرید
 معاشران گره از زلف یار باز کنید .
 صبا زمزل جانان گذر دریغ مدار
 نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر .
 منم که دیده به دیدار دوست کردم باز
 درآ، که در دل خسته توان درآید باز
 بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
 دلم ربوده لولی وشی است شورانگیز
 دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس
 اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
 به دور لاله قدح گیر و بیریا سببش
 چو بر شکست صبا زلف عنبرافشانش
 سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش
 به جد و جهد چو کاری نمیرود از پیش
 دلم رسیده شد و غافلم من درویش
 ز چشم بد رخ خوب تورا خدا حافظ
 قسم به حشمت جاه و جلال شاه شجاع
 سحر چو بلبل بیدل دمی شدم در باغ
 زبان خامه ندارد سر بیان فراق
 بمقام امن و می بیغش و رفیق شفیق
 اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان برخاک
 هزار دشمنم ارسیکنند قصد هلاک
 شمت روح و داد و شمت برق وصال
 بعهد گل شدم از توبه شراب خجل
 اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول
 بغیر آنکه بشد دین و دانش از دستم
 تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحر
 نماز شام غریبان چو گریه آغازم
 چرا نه در پی عزم دیار خود باشم ؟

هرآنکه جانب اهل خدا نگه دارد
 اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
 من و صلاح و سلامت ، کس این گمان نبرد
 به آب روشن می عارفی طهارت کرد
 بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
 صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
 چو باد عزم سرکوی یار خواهم کرد
 به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد
 چه مستی است، ندانم، که روبه ما آورد
 برید باد صبا دوشم آگهی آورد
 اگر روم زیبی اش ، فتنه‌ها برانگیزد
 به حسن و خلق و وفا کس به یارمانرسد
 مرا به وصل تو گرز آنکه دسترس باشد
 خوش است خلوت اگر یار یار من باشد
 ستاره‌ای بدرخشید و ما مجلس شد
 گداخت جان که شود کار دل تمام نشد
 صبا به تهنیت پیر میفروش آمد
 نه هر که چهره بر فروخت دلبری داند
 رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
 مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند
 دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
 غلام نرگس سست تو تاجدارانند
 شراب بیغش و ساقی خوش دودام رهند
 کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
 به کوی می‌کده یارب سحر چه مشغله بود ؟
 چو دست در سر زلفش زخم به تاب رود
 ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود
 اگر به باده مشکین دلم کشد شاید
 زهی خجسته زمانی که یار باز آید
 نفس برآمد و کام از تو برنمیاید .
 رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

خیال روی تو گر بگذرد به گلشن چشم

حجاب چهره جان میشود غبار تنم

به عزم تو به سحر گفتم استخاره کنم

غم زمانه که هیچش کران نمی بینم

سرم خوش است و به بانگ بلند میگویم

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن

کرشمه ای کن و بازار ساحری بشکن

ز در درآ و شبستان ما منور کن

شراب لعل کش و روی مه جبینان بین

به جان پیر خرابات و حق صحبت او

خنک نسیم معنبر شمامه دلخواه

در سرای مغان رفته بود و آب زده

چراغ روی تو را شمع گشت پروانه

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می

به چشم کرده ام ابروی ماه سیمائی

چه بودی اردل آن ماه مهربان بودی

به جان او که گرم دسترس به جان بودی

چو سرو اگر بخراسی دمی به گلزاری

تورا که هرچه مراد است در جهان داری

صبا تو نکهت آن زلف مشکبوداری

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

بیار باده و بازم رهان زرنجوری

هزار جهد بکردم که یار من باشی

کتبت قصه شوقی و مدعی باکی

زدلبرم که رساند نوازش قلمی

چه قاستی که زسرتا قدم همه جانی

دو یار زیرک و از باده کهن دوسنی

قصاید

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد

زدلبری نتوان لاف زد به آسانی

قطعات

به سمع خواجه رسان ای رفیق وقت شناس

به گوش هوش رهی منهنی نداد داد

سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق

به روز کاف و الف از جمادی الاول

به روز شنبه سادس زماه ذیحجه

صبح جمعه بدوسادس ربیع نخست

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق

به من پیام فرستاد دوستی روزی

وزن ۷ - فعلاتن : مفاعن ، فعلن

میدمد صبح و کله بست سحاب

حال دل با تو گفتم هوس است

دل سراپرده محبت اوست

حال خونین دلان که گوید باز ؟

درد عشقی کشیده ام که می پرس

از رقیبت دلم نیافت خلاص

خوش خبر بادی ، ای نسیم شمال

گرچه ما بندگان پادشهم

ای که دایم به خویش مغروری

قطعات

صاحبم دوش باده نفرستاد

نبود مهتری چو دست دهد

گروه ۴ - فعلاتن . فعلاتن

وزن ۸ - فعلاتن . فعلاتن . فاعلن . فاعلن

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما

صبح دولت میدمد ، کو جام همچون آفتاب ،

گفتم ای سلطان خوبان ، رحم کن بر این غریب

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

صحن بوستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است

مرحبا ای پیک سشتاقان بده پیغام دوست

دل سبندای مرد بخرد برسخای عمروزید
 بلبل اندر ناله و گل خنده خوش میزند
 ای معرا اصل عالی جوهرت از حقد و حرص
 سرور اهل عمائم ، شمع جمع انجمن
 وزن ۹ - فاعلاتن : فاعلاتن. فاعلن

ساقیا برخیز و درده جام را
 روز وصل دوستاناران یاد باد
 شاهدان گردلبری زینسان کنند
 ای رخت چون خلد ولعلت سلسبیل
 رهروان را عشق بس باشد دلیل
 دردم از یار است، درمان نیز هم
 ساز یاران چشم یاری داشتیم
 ای زشرم عارضت گل کرده خوی
 نوش کن جام شراب یکمنی

قطعات

دل منه بر دینی واسباب او
 گروه ۵ - فعلاین ، فاعلاتن
 وزن ۱۰ - لاتن. فاعلاتن. فاعلاتن. فاعلاتن.
 ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت
 بازار خیال توچه پروای شراب است
 گل در برومی بر کف و معشوقه به کام است
 بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است
 کس نیست که افتاده آن زلف دوتانیست
 یارب سببی ساز که یارم به سلامت
 دیر است که دلدار پیامی نفرستاد
 پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد
 گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود
 آن یار کز و خانه ما جای پری بود .
 باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش
 دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
 گرد دست دهد خاک کف پای نگارم

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
 بلبلی برگ گلی خوش رنگ در متقار داشت
 گرد دست زلف مشکینت خطائی رفت، رفت .
 میرمن خوش میروی، کاند سر اپا میرمت
 یاری اندر کس نمی بینیم، یاران را چه شد .
 واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند
 پیش ازینت پیش از این اندیشه عشاق بود
 یک دوجاسم دی سحرگه اتفاق افتاده بود
 در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود
 ابر آزاری بر آمد باد نوروزی وزید .
 یوسف گمگشته باز آید به کنعان، غم مخور
 بر نیامد از تمنای لب کاسم هنوز
 ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
 در ضمیر ما نمیگنجد بغیر از دوست کس
 باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
 دوش باسن گفت پنهان کاردان تیزهوش
 در وفای عشق تو سشهور خوبانم چو شمع
 عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام
 من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
 دوش سودای رخش گفتم ز سر بیرون کنم
 روزگاری شد که در میخانه خدمت میکنم
 افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
 چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند زین
 نکته دلکش بگویم ، خال آن مهر و بین
 ای قبا ی پادشاهی راست بر بالای تو
 ای که بر ما ه از خط مشکین نقاب انداختی
 سینه ما لامال درد است ای دریغا مرهمی

قصاید

خیر مقدم مرحبا ای طایر سیمون قدم

قطعات

پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند
 سال وفال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت
صوفی ارباده به اندازه خورد نوشش باد
خسروا گوی فلک در خم چوگان توباد
عکس روی تو چو در آئینه جام افتاد
آن که رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد
مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد
آن که از سنبل او غالیه تابی دارد
شاهد آن نیست که مؤئی و بیانی دارد
نیست در شهر نگاری که دل از ما ببرد
بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد
دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد
دید ای دل که غم یار دگر بارچه کرد ؟
دوستان دختر رزتوبه زمستوری کرد
یاد باد آن که زما وقت سفر یاد نکرد
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
ساقی ارباده ازین دست به جام اندازد
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
هر که را با خط سبزت سر سودا باشد
من و انکار شراب ؛ این چه حکایت باشد ؟
نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد
نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
در نماز خم ابروی تو بایاد آمد
مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
سحرم دولت بیدار به بالین آمد
هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند
حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
نقدها را بود آیا که عیاری گیرند ؟

گر دست دهد در خم زلفین تو بازم
ماورد سحر در ره میخانه نهادیم
ای دل گر از آن چاه زنخدان بدرآئی
آن غالیه خط گرسوی ما نامه نوشتی
اکنون که ز گل باز چمن شد چو بهشتی
وزن ۱۱ - فعلاتن. فعلاتن: فعلاتن، فعلن
رونق عهد شباب است دگر بستان را
ما برفتیم و تودانی و دل غمخوار ما
سینه ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت
ساقیا آمدن عید مبارک بادت
ای نسیم سحر آراسگه یار کجاست ؟
روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست
دل و دینم شد و دلبر به سلامت برخاست
روضه خلد برین خلوت درویشان است
لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است
روزگاری است که سودای بتان دین من است
تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است
مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
عارف از پر تومی راز نهانی دانست
آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
یارب آن شمع شب افروز ز کاشانه کیست ؟
ماهم این هفته شد از شهر و به چشم سالیست
مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست
روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
حاصل کارگه کون و مکان اینهمه نیست
خواب آن نرگس فتان تویی چیزی نیست
بروای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت
عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
آن ترک پرچهره که دوش از بر ما رفت
شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت

بامدادن که ز خلوتگه کاخ ابداع
 ای دل ریش مرا با لب توحق نمک
 سرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام
 عاشق روی جوانی خوش و نو خاسته ام
 دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
 زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
 فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
 سالها پیروی مذهب زندان کردم
 گرچه افتاد ز زلفت گرهی در کارم
 در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم
 من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
 روز عید است و من امروز در آن تدبیرم
 در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
 در غم خویش چنان شیفته کردی بازم
 مژده وصل تو کو؟ کز سر جان برخیزم
 گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم
 گرم از سر زنش مدعیان اندیشم
 صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
 بی تو ای سروروان ، با گل و گلشن چه کنم؟
 دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم
 در خرابات مغان نور خدا می بینم
 حالیا مصلحت وقت در آن می بینم
 گر از این منزل غربت به سوی خانه روم
 خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
 آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم
 فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم
 ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
 خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم
 دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم
 ما بر آریم شبی دست و دعائی بکنیم

کلک مشکین تو روزی که زما یاد کند
 طایر دولت اگر باز گذاری بکند
 در نظر بازی مایب خبران حیرانند
 بود آیا که در سیکده ها بگشایند؟
 سالها دفتر ما در گرو صهبا بود
 یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود
 تا ز میخانه ومی نام و نشان خواهد بود
 یاد باد آنکه سرکوی تو ام منزل بود
 دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود
 دوش میامد و رخساره بر افروخته بود
 گوهر مخزن اسرار همان است که بود
 خستگان را چو طلب باشد وقوت نبود
 قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود
 از سرکوی تو هر کوبه ملالت برود
 هر گزم مهر تو از لوح دل و جان نرود
 گرم از باغ تو یک میوه بچینم چه شود؟
 گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
 اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید
 مژده ای دل که مسیحانفسی بیاید
 ای صبانکتهی از کوی فلانی به من آر
 ای صبانکتهی از خاک ره یار بیار
 روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
 گر بود عمرو به میخانه رسم بارد گر
 روی بنمای و سرا گو که دل از جان بر گیر
 خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز
 گلعداری ز گلستان جهان ما را بس
 دارم از زلف سیاهت گله چندان که مپرس
 فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش
 یارب آن نو گل خندان که سپردی به منش
 ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
 مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش
 بس خرابم ز غم یار خراباتی خویش

ما نکوئیم بدوسیل به ناحق نکنیم
 بارها گفته‌ام و باردگر میگویم
 یارب آن آهوی مشکین به ختن بازرسان
 شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
 خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن ؟
 سیفکن برصف رندان نظری بهتر ازین
 مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
 ناگهان پرده برانداخته‌ای ، یعنی چه ؟
 دوش رفتم به درسیکه خواب آلوده
 ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای
 در همه دیرمغان نیست چومن شیدائی
 ای که در کوی خرابات مقامی داری
 ای که مهجوری عشاق رواینداری
 روزگاری است که ما را نگران میداری
 عمر بگذشت به بیحاصلی و بلهوسی
 نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
 ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی
 ز آن می صاف کزوپخته شود هرخاصی
 احمدالله علی معدلت السلطانی
 بشنو این نکته که خود رازغم آزاده کنی
 ای که درکشتن ما هیچ مدارانکنی
 تو مگر بر لب آبی به هوس نشینی
 ساقیا سایه ابراست و بهار و لب جوی
 سحرم هاتف میخانه به دولتخواهی

قطعات

خسرواداد گرا شیردلا بحر کفا
 آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه
 مجددین سرور و سالار قضات اسماعیل
 بلبل و سرو سمن یا سمن و لاله و گل
 گروه ۶ - فعلاتن . مفاعلن
 وزن ۱۲ - لاتن . مفاعلن : نعلاتن . مفاعلن
 صوفی بیا که آینه صافی است جام را

ساقی به نور باده برافروز جام ما
 خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است ؟
 باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است ؟
 زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست .
 دارم اسید عاطفتی از جناب دوست
 این پیک نامه بر که رسید از دیار دوست
 روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
 خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست
 بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست
 دیدی که یار جز سر جور وستم نداشت
 ساقی بیار باده که ماه صیام رفت
 ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت
 حسنت به اتفاق ملاححت جهان گرفت
 ای هدهد صبابه سبا سیفرستم
 ای غایب از نظر به خدا میسپارست
 دی پیر سیفروش که ذکرش بخیر باد
 دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد
 روبرهش نهادم و برسن گذر نکرد
 دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد
 کارم ز جور چرخ به سامان نمیرسد
 ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند
 گر سیفروش حاجت رندان روا کند
 آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
 گفتم کی ام دهان و لب کاسران کنند ؟
 دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند ؟
 دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود
 از دیده خون دل همه بر روی ما رود
 ترسم که اشک برغم ما پرده درشود
 بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد
 بوی خوش توهر که ز باد صبا شنید

گفتا برون شدی به تماشای ماه‌نو
 ای آفتاب آینه دار جمال تو
 ای خونبهای نافه‌چین خاک راه تو
 ای پیک راستان خبر سروما بگو
 صوفی بیا که شد قدح لاله پرزی
 جای حضور و گلشن امن است این سرای
 از من جدا مشو که توأم نور دیده‌ای
 ای روضه بهشت زکویت حکایتی
 دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی
 خوش کرد یاوری فلکت روز داوری
 زین خوش رقم که بر گل رخسار میکشی
 رفتم به باغ صبحدسی تا چنم گلی
 صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی
 ای دل به کوی عشق گذاری نمیکنی
 بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی
 ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی

قصاید

جوزاسحر نهاد حمایل برابرم
 شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان

قطعات

شاهها مبشری ز بهشتم رسیده است
 آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند
 رحمان لا یموت که آن پادشاه را
 اعظم قوام دولت و دین آنکه بردرش
 گروه ۷- مستفعلن . مستفعلن
 وزن ۱۴- مستفعلن . مستفعلن : مستفعلن . مستفعلن
 آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند
 عمری است تا من در طلب هر روز گامی میزنم

عید است و موسم گل و یاران در انتظار
 ای باد مشکبو بگذر سوی آن نگار
 ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر
 دیگر ز شاخ سروسهی بلبل صبور
 ای سرو باغ حسن که خوش میروی به ناز
 جانا تورا که گفت که احوال ما میپرس ؟
 صوفی گلی بچین و سرقع به خار بخش
 در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش
 ما آزموده‌ایم درین شهر بخت خویش
 بشری اذالسلامة حلت به الندم
 باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم
 دیشب به سیل اشک ره خواب میزدم
 هر چند پیرو خسته دل و ناتوان شدم
 تا سایه مبارکت افتاد بر سرم
 من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
 چل سال رفت و بیش که من لاف میزنم
 حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم
 من ترک عشقبازی و ساغر نمیکنم
 دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
 ما سرخوشان مست دل از دست داده‌ایم
 عمری است تا به راه غمت رو نهاده‌ایم
 بگذار تا به شارع میخانه بگذریم
 صوفی بیا که خرقة سالوس برکشیم
 ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن
 صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
 گلبرگ راز سنبل مشکین نقاب کن
 ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ؟ !
 ما سرخوشیم ، باده ما در پیاله کن
 ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ؟ !
 خط عذار یار که بگرفت ماه ازو

گروه ۸ - مستعلن . فعولن

وزن ۱۴ - مستعلن . فعولن . مستعلن . فعولن
 دل میرود ز دستم، صاحب‌دلان خدارا
 ز آن یار دلنوازم شکریست با شکایت
 جان بی‌جمال جانان سیل جهان ندارد .
 راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد
 در آن هوا که جز برق‌اندر طلب نباشد
 دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد
 دست از طلب ندارم تا کام‌من برآید
 گفتم غم تو دارم ، گفتا غمت سرآید
 هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل
 سیسوزم از فراق روی از جفا بگردان
 دانی که چیست دولت ؟ دیدار یار دیدن
 عید است و موسم گل ، ساقی بیار باده
 دامن کشان همی شد در شرب زرکشیده
 از خون دل نوشتم نزدیک یار نامه
 مخمور جام عشقم ، ساقی بده شرابی
 با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
 چون در جهان خوبی امروز کامگاری
 شهریست پرظریفان و زهر طرف نگاری
 یا بسما بحالی در جامن اللالی
 بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
 ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی

قطعات

آن سیوه بهشتی کامد به دست ای جان
 گروه ۹ - مستعمل . مفعولن
 وزن ۱۵ - مستعمل . مفعولن : مستعمل . مفعولن .
 در دیر مغان آمد ، یارم قدحی در دست
 کی شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد
 ای پادشه خوبان ، داد از غم تنهایی
 می‌خواه و گل افشان کن، از دهر چه میجوئی؟

این خرقه که من دارم در رهن شراب‌اولی

قطعات

آن حبه خضراخور کز روی سبکرو حی
 گروه ۱۰ - مفتعلن : مفتعلن
 وزن ۱۶ - لن . مفتعلن : مفتعلن . مفتعلن
 این وزن رباعی است و همه رباعیهای حافظ
 مشمول این وزن میشوند .
 وزن ۱۷ - مفتعلن : مفتعلن : مفتعلن (= فاعلن)
 هاتنی از گوشه میخانه دوش
 گروه ۱۱ - مفتعلن . مفاعلن

وزن ۱۸ - مفتعلن . مفاعلن : مفتعلن . مفاعلن
 داد گراتورا فلک جرعه کش پیاله باد
 سروچمان من چرا سیل چمن نمیکند
 طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف
 فاتحه‌ای ، چو آمدی برسرخسته‌ای، بخوان
 تاب بنفشه میدهد طره مشگسای تو
 گلبن عیش بیدد ، ساقی گلهزار کو ؟
 گروه ۱۲ - مفتعلن . فاعلن

وزن ۱۹ - مفتعلن . فاعلن : مفتعلن فاعلن
 حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد
 سرخ دلیم طایری است قدسی و عرش‌آشیان
 گروه ۱۳ - فعولن فعولن

وزن ۲۰ - فعولن . فعولن . فعولن . فعولن

سلاسی چو بوی خوش آشنائی

وزن ۲۱ - فعولن . فعولن . فعولن . فعولن

سراسی دگر باره از دست برد

مثنویات

(ساقی نامه) بیبا ساقی آن‌سی که حال آورد

(مغنی نامه) مغنی بساز آن نوآئین سرود

سرفتنه دارد دگر روزگار

۱۰- خلاصه نتایج

- ۱- حافظ در غزل‌های خود ۲۲ و اگر غزل «سراسر دگر باره از دست برد» را اصیل بدانیم ۲۳ وزن بکار برده است.
- ۲- بعلاوه عده‌ای رباعی ساخته است و به این ترتیب مجموع عده اوزان در دیوان او ۲۴ است.
- ۳- همه اوزان حافظ خوشاهنگ و از اوزان عادی عروضی فارسی است. بعبارت دیگر حافظ به هیچیک از اوزان نادر یا به اصطلاح «ناسطبوع» شعر نساخته است.
- ۴- بیش از ۶۵ درصد از غزل‌های او به یکی از سه وزن ذیل ساخته شده است :
 فعلاتن . فعلاتن : فعلمن (۲۷٪)
 مفاعلن . فعلاتن : مفاعلن . فعلمن (۲۴٪)
 لاتن . مفاعلن . فعلاتن . مفاعلن (۱۵٪)
- ۵- نود درصد از غزل‌های او به یکی از هشت وزن ساخته شده است
- ۶- این ارقام پس از بدست آمدن متن کامل و صحیح حافظ قدری تعدیل خواهد شد ولی معتقدم که میزان دقت کنونی آنها در حد اقل نود درصد است

الای همایون نظر
یکی کوه پایه سراندر سحاب

قطعات

تونیک و بدخو دهم از خود بپرس

گروه ۱۴ - فعلاتن . فعولن .

وزن ۲۲ - فعلاتن . فعولن : فعلاتن . فعولن

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

دل من به دور رویت زچمن فراغ دارد

به فراغ دل زبانی نظری به ماهروئی

که برد به بزم شاهان زنم گدا پیامی ؟

وزن ۲۳ - عولن : فعلاتن . فعولن .

حسن تو همیشه در فزون باد

آن کس که به دست جام دارد

گل بی رخ یارخوش نباشد

قطعات

روح القدس آن سروش فرخ

ای باد صبا اگر توانی

گروه ۱۵ - مستفعلاتن . مستفعلاتن

وزن ۲۴ - مستفعلاتن . مستفعلاتن

چندانکه گفتم غم با طیبیان

عیشم مدام است از لعل دلخواه

گرتیغ بارد در کوی آن ماه